

تعلیم و تربیت اخلاقی

سخنرانی دکتر فرزام ارباب

در گذر این زندگانی تهی، ما با این واقعیت مواجه هستیم که روح ما در سفر ابدی‌اش به سوی خداوند از فرصتی معین و نسبتاً کوتاه در این جهان برخوردار است و برای ارتقاء خصائل روحانی و کسب روحانیت برای خود کارهای زیادی باید انجام دهد. می‌دانیم که حضرت عبدالبهاء فرزند حضرت بهاء‌الله، شارع امر بهائی، با مثالی عمیق و بسیار زیبا برای ما در واقع اینگونه بیان فرمودند که همانطور که کودکی در رحم مادر به کسب صفات و خصلت‌ها می‌پردازد، و به بسط و توسعه استعدادهایی مبادرت می‌کند که در این جهان به آنها نیاز دارد، به تهیه چشم می‌پردازد که بدیهی است در رحم مادر به آن نیازی ندارد، گوش پیدا می‌کند، از دندان برخوردار می‌شود، پایی به دست می‌آورد که با آن راه برود؛ به همین ترتیب ما در این جهان به بسط و توسعه خصلت‌ها و استعدادهایی می‌پردازیم که در جهان بعد باید از آن استفاده کنیم. این قوا و استعدادها عبارت است از قوایی مانند دیده روحانی، گوش روحانی، درک روحانی و اساساً کل مقوله چیزهایی که ما خصائل و سجایای روحانی می‌خوانیم. همانطور که به قوای عنصری و توانایی‌های ذهنی و دماغی در اینجا نیاز داشتیم، به محبت، امانت، صداقت، شفقت و سخاوت محتاجیم. جمیع این خصلت‌های مختلفی که اساساً تعریف نهایی از روح را بیان می‌کنند. با این خصلت‌ها است که روح ما بعد از مرگ به سفر ابدی‌اش ادامه می‌دهد. ما این موضوع را کاملاً درک می‌کنیم و همیشه آن را مد نظر داریم، ما تعلیم و تربیت اخلاقی و سلوک اخلاقی را با این خصلت‌ها، با این فضیلت‌ها ربط می‌دهیم. ما باید درباره نفس این واقعیت که سفر روح ما در این بسط غبرا شروع می‌شود، بیشتر فکر کنیم. فکر می‌کنم بسیار مفید خواهد بود که از خویش بپرسیم، "چرا باید در اینجا شروع کنم؟" جواب‌های بسیاری وجود دارد و مسلماً ما می‌توانیم در دلایلی که برای خلقت ذکر می‌کنیم از حکمت و درایت خود استفاده کنیم. اما استنتاجی که بلافاصله به آن دست می‌یابیم این است که تعامل‌های این جهان، روابطی که در این عالم ایجاد می‌شود، رنجها، امتحانات، افتتانات، مشکلات، مسرت‌ها، حرکات، سکانات، جمیع این ویژگی‌ها و کلیه این موارد مختلفی که با سکونت ما در این جهان ارتباط دارد به نحوی ضروری است، آنها برای کسب این سجایای روحانی لازمند. بدیهی است، اگر ما باید زندگی را در اینجا شروع کنیم، این مکانی است که باید خصائل روحانی خود را ارتقاء بخشیم. اینجا به نحوی مکانی است که باید کاری در

اینجا انجام دهیم، علیرغم آن که باید به مراتب از آن فراتر برویم، از آن منقطع شویم، بر آن غلبه کنیم. این بدان معنی است که ارتقاء و توسعه صفات روحانی را نمی‌توان صرفاً امری کاملاً درونی و در باطن هر یک از ما تصور کرد. هر یک از ما جزیره‌ای دور افتاده و جدا از سایرین نیست. ما نمی‌توانیم بگوییم هدف از زندگی من عرفان الهی و ترقی دادن صفاتم است و من به تنهایی، با دعا خواندن، با تفکر تأمل و با انجام دادن بسیاری از اموری که صحیح هستند و ما باید انجام دهیم به این هدف خواهیم رسید. اما به دلیلی اینها نمی‌توانند همه چیز باشند زیرا اگر چنین بود، نیازی نبود که ما به این جهان بیاییم تا بتوانیم این استعدادها را روحانی را که در سفر به سوی خداوند نیاز داریم، ارتقاء بخشیم. بنابراین، این جهان و جامعه‌ای که ما ایجاد می‌کنیم بخشی اساسی و ضروری از ارتقاء روحانی هر یک از ما است.

خود ما بهائیان غالباً فراموش می‌کنیم چقدر از فعالیت‌های ما در جامعه، چقدر از مشارکت ما در ساختن جامعه، وجهی مهم و ضروری از ارتقاء روحانی ما است. ما درباره بسیاری از سنن مذهبی صحبت می‌کنیم و فکر می‌کنیم هیچ چیز دیگری اساسی نیست و فقط سرنوشت روحانی من و ارتباط من با خدا و صفات روحانی من که کسب می‌کنم اهمیت دارد. گویی به دلیلی ما می‌توانیم آن را از محیط زیست، از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، جدا کنیم. پس جامعه عبارت از شرایط و اوضاع و احوالی است که ما در آن به توسعه صفات و کمالات روحانی خود می‌پردازیم حتی اگر سجایای روحانی ما اموری بسیار شخصی بین ما و خدای ما باشد. این اولین نکته‌ای بود که می‌خواستم بیان کنم.

حال، به ذکر دومین نکته می‌پردازم که شایسته است درباره آن به تفکر و تأمل بپردازیم. یک خصیصه یا صفتی بی‌ظنیر در تعامل ما با جامعه، با این محیط زیستی که در آن زندگی می‌کنیم، وجود دارد که، فی‌المثل در مثال رحم مادر وجود ندارد. وقتی ما در جامعه رشد می‌کنیم یکی از خصوصیت‌های اساسی ما ایجاد تحوّل در محیط زیستی است که در آن رشد و نمو داریم. محیط زیست صرفاً به همان صورت ثابت باقی نمی‌ماند که ما در آن رشد و نما داشته باشیم. رشد روحانی هر یک از ما به طور انفرادی به این معنی است که از ما انتظار می‌رود محیط زیست مزبور، یعنی محیط اجتماعی را متحوّل سازیم، بهبود بخشیم. حال، در واقع این بدان معنی است که دو نوع ترقی در زمان حاصل می‌شود. دو نوع حرکت صورت می‌گیرد. یکی حرکت هر یک از ما در زمان به طرف خدا و دیگری حرکت کلّ عالم انسانی است به طوری که هر زمان به علت آنچه که ما در مورد محیط زیست انجام داده‌ایم، آن محیط زیست مکانی بهتر برای رشد روحانی نسل بعدی نفوسی بشود که به وجود می‌آیند. بنابراین، به دلیلی، اگرچه سفر فردی روح ما به طرف خداوند عمده در این جهان صورت نمی‌گیرد، معهذا ارتباط نزدیکی با

آنچه که ما مدنیت در حال ترقی مداوم^۱ می‌خوانیم ارتباط نزدیک دارد و آن عبارت از پدیده این جهان است و حرکتش در زمان به نسله‌ها مربوط است نه صرفاً به یک نفس. هر نفسی به این جهان وارد می‌شود و آن را ترک می‌کند. پس دو نوع استمرار وجود دارد که درباره آن صحبت می‌کنیم. یکی استمرار حیات خود ما، و استمرار تاریخی برای کل نوع بشر. این دو مطلب از یکدیگر جدا نیستند. به این علت است که می‌گوییم که هدف از زندگی ما عبارت از عرفان و عبادت خداوند است. این به معنای روح من است. و گاهی اوقات می‌گوییم ما برای اصلاح عالم خلق شده‌ایم و معمولاً این دو مورد را در اذهان خود به یکدیگر ربط نمی‌دهیم. اما این دو - این دو حرکت در زمان، این دو نوع پیشرفت - ارتباط بسیار نزدیکی با هم دارند. یعنی چه؟ این بدان معنی است که ارتقاء صفات و سجایای روحانی من، پیشرفت شخصی من نمی‌تواند از اصلاح عالم جدا باشد. آنها به یکدیگر مربوطند. این به آن معنی است که ما نمی‌توانیم درباره تعلیم و تربیت اخلاقی، آنگونه که ادیان گذشته به آن می‌پرداختند، صحبت کنیم. ما نمی‌توانیم درباره اخلاقیات صرفاً بر حسب موارد معینی که هر یک از ما برای خودمان داریم صحبت کنیم. بافت اجتماعی وجود دارد، مسأله بنای مدنیت وجود دارد که به کسب سجایای روحانی که ما نیاز داریم مربوط است. اگر ما به این طریق فکر کنیم، در این صورت موضوع کاملاً روشن می‌شود که تعلیم و تربیت اخلاقی و مسائل مربوط به اخلاقیات به طور کلی را نمی‌توان جدا از قوایی که جامعه را شکل می‌دهند و مدنیت را به پیش می‌برند مورد بررسی قرار دهیم و لذا مسلماً آنها را نمی‌توان از قوایی که موجد حرکت در تاریخ هستند مجزاً ساخت. آن قوایی که در لحظه‌ای معین به انحطاط مدنیت یا خلق مدنیته جدید مربوط می‌شود ارتباط زیادی با هم دارند و در مورد مسأله اخلاقیات و تعلیم و تربیت اخلاقی بسیار حائز اهمیتند.

حال دوباره به عبارتی بدیهی می‌پردازیم، اما آنچنان که به نظر می‌رسد بدیهی نیست. آنچنان که جزئی به نظر می‌رسد بی‌اهمیت نیست زیرا شما می‌توانید بگویید، خیلی خوب، ما درباره چه صحبت می‌کنیم؟ درباره فضیلت‌های خوب قدیمی چه می‌گویید؟ به هر حال مگر اخلاقیات عبارت از مجموعه‌ای از فضیلت‌هایی نیست که هر یک از ما باید داشته باشیم؟ مگر همیشه نمی‌گوییم که ادیان گذشته همیشه فضائل یکسانی را تعلیم می‌دادند و احکام اخلاقی آنها یکسان بود؟ آنها هم به تعلیم محبت، صداقت، سخاوت و شفقت می‌پرداختند. مگر ما همین را نمی‌گوییم؟ و مجدداً در این دیانت، در این عصر جدید نیز کسب همان فضائل ابدی که با عالم انسانی بوده و جمیع انبیاء الهی درباره آن سخن گفته‌اند، ضروری است. آیا هدف از تعلیم و تربیت اخلاقی یا روحانی ما این نیست؟ پس این همه مطالب بغرنج درباره

^۱ توضیح مترجم: عبارت ever-advancing civilization را حضرت ولی امرالله در ترجمه کلمه "عالم" در این بیان حضرت

بهاءالله آورده‌اند که می‌فرمایند: "جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند." (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۴۰)

جامعه و قوای مدنیت و امثال آن چیست؟ چه شده که ناگهان شما می‌گویید که به دلیلی این مربوط به زمان است. اگر محبت همیشه محبت بوده، چرا به طریقی معنای تعلیم و تربیت اخلاقی امروزه با معنای تعلیم و تربیت اخلاقی دو هزار سال قبل متفاوت است؟ پس می‌توان این سؤال را هم مطرح کرد و جواب هم البته این است که بله، فضیلت فضیلت است، تعلیم و تربیت اخلاقی عبارت از کسب این فضائل است. اما این واقعیت باقی می‌ماند که درک معنای سجایای روحانی یا احکام اخلاقی، نحوه کاربرد آنها، مفاهیم ضمنی آنها، در طول زمان ابداً ثابت نیست. با پیشرفت جامعه، عبارات یکسان معانی کاملاً متفاوتی به خود می‌گیرند. و اگر ما آنها را با معانی جدیدشان درک نکنیم، پی به کل موضوع تعلیم و تربیت اخلاقی نخواهیم برد و حتی با کلاسهای درس اخلاق خودمان، ما آشکارا فضیلت‌ها را پرورش می‌دهیم و درباره احکام اخلاقی صحبت می‌کنیم اما آیا این کار را دقیقاً به همان طور انجام می‌دهیم که مسیحیان یا مسلمانان انجام می‌دهند یا به طریقی که هزار یا دو هزار سال پیش با حکمت و درایتی که آن زمان حکم می‌کرد بدون هیچ ملاحظه و توجهی به نیازهای امروز به کار می‌بریم؟

اجازه بدهید عبارتی را از یکی از آثار حضرت عبدالبهاء زیارت کنم. ایشان به وضوح این موضوع را بیان می‌کنند اما نمی‌دانم ما چه قدر در این باره در این شرایط و اوضاع و احوال فکر کرده‌ایم. ما غالباً فقراتی را از آثار مبارکه در شرایط و قرائن متفاوت می‌خوانیم، اما آنها را به یکدیگر یا به شرایط و قرائنی که دقیقاً همان چیزی نیستند که در آن زمان به آن می‌نگریم، ربط نمی‌دهیم. ایشان می‌فرمایند: "عالم انسانی از هر نظر که ملاحظه کنیم در تغییر و تحول است. احکام حکومت و تمدن‌های ماضیه مورد تجدید نظر واقع می‌شود. نظریه‌ها و عقاید علمی متحول می‌شوند و ترقی می‌کنند تا با وقایع جدید انطباق پیدا کنند. اختراعات و اکتشافات در میادینی که تا به حال مجهول بوده نفوذ کنند و عجایب بدیعه و اسرار خفیه عالم ماده کشف کنند. صنایع از ابعاد وسیعه و تولیدات کثیره نصیب برند. در همه جا عالم انسانی در قبضه اقدامات انقلابی اسیر است و این دال بر ماضی شرایط قدیم و ظهور عصر جدید اصلاحات و تحولات است. اشجار قدیم ثمر ندهد و عقاید و نظم و نسق کهنه، حال منسوخ و فاقد ارزش است. جمیع معیارها و موازین اخلاق، احکام و اصول اخلاقی حیات در ایام ماضیه در این عصر ترقی و تقدّم کفایت ننماید."²

لذا، ایشان طالب احکام جدید اخلاقی و معیارها و موازین بدیع اخلاق هستند، حتی اگر سجایای روحانی همیشه موضوع جمیع ادیان گذشته بوده باشد. بنابراین، واقعاً وقتی کسی شروع به تفکر درباره بافت و قرائن اخلاقیات و تعلیم و تربیت اخلاقی کند، روشن می‌شود که تحول دستور روز است، حکم امروز است. روشن می‌شود که اخلاقیات تحول است که باید مد نظر قرار گیرد نه اخلاقیات حفظ وضعیت

² ترجمه - خطابه ۱۷ نوامبر ۱۹۱۲ در نیویورک مندرج در صفحه ۴۳۸ *The Promulgation of Universal Peace*

موجود، و به دلیلی اخلاقیاتِ تحوّل ضروراً همان اخلاقیات بدون تحوّل، یعنی حفظ وضعیت موجود نیست. آنچه که در خطر است بنای مدنیت جدید است. جمیع ما درباره پیشرفت علوم و فنون، درباره حقّ انتخابی که ناگهان عالم بشری به دست آورده صحبت می‌کنیم و می‌دانیم که این انتخاب‌ها اکنون از امکان انهدام کلّ نوع بشر تا بنا کردن باشکوه‌ترین مدنیت متغیّر است. البته آنچه که اکثریت عالم انسانی هنوز خود را با آن سازگار نکرده، این است که این انتخاب‌هایی که آنها درباره‌اش صحبت می‌کنند صرفاً انتخاب‌های این تکنولوژی در مقابل آن تکنولوژی نیست، آنها انتخاب‌های علمی و فنی نیستند، آنها انتخاب‌های سیاسی و اقتصادی نیستند، آنها اساساً انتخاب‌های اخلاقی هستند و این که اخلاقیات جدید و تعلیم و تربیت جدید اخلاقی باید نسلی جدید از آحاد بشر را تربیت کند که بتوانند این انتخاب‌های جدید اخلاقی را انجام دهند.

حال، شما می‌توانید نفوسی بسیار دوست داشتنی، بسیار سخاوتمند، بسیار امین و صدیق و غیره و غیره داشته باشید که وقتی نوبت به انتخاب‌های مربوط به تکنولوژی می‌رسد، وحشتناک‌ترین تصمیمات را اتخاذ کنند و بدترین انتخابها را به عمل آورند، یعنی راه‌های متفاوتی که پیش روی بشر قرار دارد، مگر آن که اخلاقیات آنها، طریقی که از لحاظ اخلاقی تربیت شده‌اند، به مراتب فراتر و برتر از کسب فضائل سنتی بوده باشد؛ مگر آن که دارای فضائلی به مراتب بیشتر از آنچه که به طور سنتی از ما انتظار می‌رفت باشند؛ مگر آن که همان فضائلی که دارای همان اسامی گذشته هستند، اکنون معنای جدیدی یافته باشند به طوری که فی‌المثل، قابلیت اعتماد به همان معنای قابلیت اعتماد هزار سال قبل نباشد. این به معنای همان فضائل به اضافه موارد کثیر دیگر است.

بنابراین، اینها مسائلی هستند که امیدوارم در حالی که در این مواضع با ذکر مثالها و غیره پیش می‌رویم، شما مشاهده کنید که آنچه ما واقعاً سعی می‌کنیم انتقال دهیم چیست. پس، مفهوم سنتی آدم خوب به نحوی عدم کفایتِ امروزی خود را ثابت می‌کند. آدم خوبی که دروغ نمی‌گوید، به کسی آسیب نمی‌رساند، به همسایه‌اش عشق می‌ورزد، طبق قانون طلایی³ زندگی می‌کند و جمیع این امور عالی و شگفت‌انگیز که همیشه همچنان عالی باقی می‌مانند، به دلایلی دیگر کافی نیست. او، آنچنان که ما می‌طلبیم اخلاقی نیست. او غیر اخلاقی هم نیست اما آنچنان که واقعاً در این زمان که ما زندگی می‌کنیم باید باشد، این زمان تحولات بزرگ، او آنطور که باید و شاید اخلاقی نیست. ما اخلاقیات یک انسان فعال را می‌خواهیم. اخلاقیات یک آدم انفعالی خوب، دیگر به اندازه کافی خوب نیست. ما باید نظامی از

³ توضیح مترجم: مقصود از قانون طلایی یا Golden Rule که در جمیع مکاتب و ادیان به طریقی به آن اشاره شده و در کتاب ایقان ضمن شرایط سلوک و مجاهده به آن اشاره می‌فرمایند، "آنچه برای خود نمی‌پسندد برای غیر نپسندد." (ص ۱۵۰)

تربیت اخلاقی را به وجود آوریم که خالق نفوسی باشد که قادر به ایجاد مدنیتی جدید باشند و بتوانند موجد تحوّل گردند.

سؤالی که باید در اینجا مطرح کنیم این است که ما چقدر با فرزندانمان، با خودمان و با جوانانمان کار می‌کنیم. و چقدر آنچه را که در این مقطع تعلیم و تربیت اخلاقی می‌نامیم به پرورش یک مسیحی خوب یا یک شهروند خوب جهان، آنگونه که قبلاً تعریف می‌شد و چقدر به پرورش شخصیتی جدید که عالم انسانی قبلاً هرگز ندیده مربوط می‌شود؟ چه کسی از این لحاظ که واجد جمیع ابزار اخلاقی و مرجعیت اخلاقی و قوه اخلاقی برای مشارکت در تحوّل اجتماعی، مشارکت در خلق مدنیتی جدید باشد، اخلاقی است؟ وقتی شما درباره آن فکر می‌کنید اجازه بدهید قدری بیشتر درباره برخی از مفاهیم ضمنی این طرز نگرش به مسأله توسعه سجایا و فضائل روحانی، که همانطور که قبلاً گفتم هنوز هدف تعلیم و تربیت اخلاقی است، صحبت کنم زیرا ما هنوز به مسأله امانت و صداقت و محبت و شفقت ناظر هستیم. صرفاً این نکته مطرح است که معانی آنها به میزان شگرفی توسعه خواهد یافت.

حال، آنچه که ما می‌گوییم واقعاً درباره توانائی این فرد اخلاقی در ایجاد تحوّل در عالم و درباره این واقعیت است که اخلاقیات او ارتباط نزدیک با توانائی او در متحوّل ساختن خود دارد. این خصلت یا توانائی بسیار مهم در شخص که نظام تعلیم و تربیت اخلاقی باید توسعه بخشد، عبارت از قابلیت کار کردن در مورد خود خویشتن و کار کردن هم‌زمان با محیط زیست جهت متحوّل ساختن محیط زیست است. این بدان معنی است که نظام تعلیم و تربیت اخلاقی در عین حال که به اخلاقیات فرد مربوط است، باید به طور هم‌زمان به ایجاد تحوّل در ساختارهای جامعه، ایجاد توانائی در فرد برای متحوّل ساختن ساختارهای جامعه نیز توجه داشته باشد.

مایلم یکی دو مثال برای شما بیاورم که مشاهده کنید چرا و چگونه این موارد حائز اهمیتند. فی‌المثل به مسأله تعصب توجه کنید. در نظر اکثر ما که از سنتی منشأ گرفته‌ایم که فرد، اعم از خوب یا بد، همه چیز است، هر آنچه که در جامعه بد باشد علت آن بد بودن فرد تلقی می‌شود و هر آنچه که در جامعه خوب باشد علت آن خوب بودن فرد منظور می‌گردد، زیرا اکثر ما در این مورد مشکل داریم که جامعه را چیزی فراتر از مجموعه افراد آن بدانیم. قوای اجتماعی، ساختارها، جمیع اینها نظریه‌های بسیار انتزاعی هستند که نمی‌خواهیم با آنها سر و کار داشته باشیم. پس تا آنجا که به ما مربوط می‌شود، جامعه عبارت از گروهی از افراد است؛ پس اگر آنها خوب باشند، جامعه خوب است و اگر آنها بد باشند، جامعه بد است. این شیوه بسیار ساده‌اندیشانه‌ای در نگاه کردن به عالم است. بنابراین اگر فکر کنیم که تعصب بد است، اگر دارای نظام تعلیم و تربیتی باشیم که به مردم تعلیم می‌دهد تعصب نداشته باشند، تعصب از میان خواهد

رفت. به همین سادگی است. اما فی‌المثل شخصی را در نظر بگیریم، در این مورد مردی را در نظر بگیریم، که هیچ تعصبی علیه زنان نداشته باشد، و واقعاً در قلبش پذیرفته باشد که زنان و مردان مساوی و خوب هستند. حالا این شخص بسیار خوب و بدون تعصب اگر در جامعه‌ای زندگی کند که یکی از ساختارهای جامعه، مثلاً خانواده، با تمام سنن و دیدگاه‌های فرهنگی‌اش و قواعد و مقررات اظهار نشده و تلویحی‌اش چنان باشد که اجازه ندهد زنان و مردم به طور برابر در امور مشارکت داشته باشند. این شخص بسیار خوب و بدون تعصب در نظامی که مردان بر زنان مسلط هستند در جریان امور شرکت می‌کند، اگر متوجه نشود که تعصب صرفاً موضوع نگرش‌های فردی نیست و مسأله ساختارهای اجتماع نیز هست، هرگز از آن باخبر نخواهد شد.

در همین زمینه، اگر ساختارهای جامعه دقیقاً چنان باشند که نظام آموزشی تأسیس شده، همان شیوه‌ای باشد که زمان‌سنجی‌های امتحانات و بررسی‌ها تثبیت شده، همان طور باشد که مسائل مطرح شده، طبیعتاً اجازه نخواهد داد که تعداد مساوی از زنان و مردان به سطوح معینی واصل شوند به طوری که بتوانند در جمیع امور جامعه مشارکت داشته باشند. این به علت قوانین یا محدودیت‌هایی که مانع زنان باشد نیست بلکه به این علت است که آنها امور را به لحاظ سنتی از زمانی که تعصب وجود داشته به نحوی سازماندهی کرده‌اند که به شیوه‌هایی بسیار ظریف زنان را از بعضی فعالیت‌ها مانع می‌شود. وقتی شما نهایتاً به آمار نگاه می‌کنید، به علت مدت زمانی که زنان کودکی را در شکم دارند و غیره و غیره، دقیقاً به نحوی عمل می‌کند که آنها نتوانند مشارکت داشته باشند. شما می‌توانید انواع و اقسام نگرش‌های خوب و مثبت و عالی داشته باشید و این مرد واقعاً ابداً تعصب نداشته باشد اما در اجتماعی مشارکت دارد که ساختارهای آن متضمن تعصب علیه زنان است. این فقط یک نمونه است زیرا می‌دانم که بسیاری از ما مشکلاتی با این مسأله ساختارها داشته‌ایم و البته می‌دانم که در اذهان بسیاری از شماها این سؤال نقش می‌بندد که، "اما اگر جمیع نگرش‌ها تغییر کند آیا ساختارها متحول نخواهند شد؟" جواب منفی است زیرا این دو مورد در مورد همدیگر کار می‌کنند و تأثیر می‌گذارند و شما هرگز نمی‌توانید جمیع نگرش‌ها را تغییر دهید مگر آن که در عین حال در مورد تغییر برخی از ساختارها نیز فعالیت داشته باشید.

مثال دیگری که می‌توانم برای شما ذکر کنم این است که شما نمی‌توانید شخصی را داشته باشید که به عدالت، به برابری اعتقاد داشته باشد، شخصی که حسن رفتاری در حدّ اعلی داشته باشد، اما در نظامی کار کند که طریقه وصول به تصمیمات مهم صرفاً اعمال نفوذ باشد. اعمال نفوذ به عنوان طریقه‌ای اخلاقی برای تثبیت قوانین جامعه پذیرفته شده است. اعمال نفوذ به چه معنی است؟ به این معنی است که گروه‌هایی که دارای علائق خاصی برای خود، نه ضرورتاً علائق جامعه، هستند، متناسب با قدرتی که دارند

فشار وارد می‌کنند تا جامعه را به شیوه‌ای به حرکت در آورند که منافع آنها حفظ شود. حال، این شخص بسیار منصف و عادل عملاً چگونه می‌تواند در این جامعه انصاف و عدالت را رعایت کند؟ عادل و منصف بودن به چه معنی است؟ اگر ساختار تصمیم‌گیری جامعه ذاتاً غیر منصف باشد، در ذات خود از این خصیصه برخوردار باشد که نفوس صاحب قدرت از قدرت بیشتر برخوردار می‌شوند زیرا اعمال نفوذ در پشت درهای بسته عملی غیر اخلاقی تلقی شود اما اگر علناً صورت گیرد قانونی محسوب شود، اخلاقی حساب شود و در زمره اخلاقیات باشد. اگر این ساختار اخلاقی جامعه باشد در این صورت اگر بگوییم شخصی می‌تواند به اعلی قتل عدالت واصل شود به چه معنی است؟ او صرفاً در این چارچوب می‌تواند عادل باشد، در رفتار و سلوک خود با نفوس می‌تواند منصف باشد اما تمام عدالت را نمی‌تواند در برگیرد، نمی‌تواند مطابق عشق و علاقه‌ای که به برابری دارد عمل کند.

اینها صرفاً نمونه‌هایی برای نشان دادن این واقعیت هستند که مضمون تعلیم و تربیت اخلاقی نمی‌تواند تنها به فضائل شخصی به معنای قدیمی‌اش محدود گردد. برخی از فضائل به نحوی باید ایجاد شوند که بتوان در آن بر ساختارهای جامعه کار کرد و ساختارهایی را که در حد اعلای خود اخلاقی نیستند باز ساخت و در آنها شرکت نکرد، و باز هم به طریقی که طبق تعالیم بهائی اخلاقی باشند، بتوان آنها را تغییر داد. یعنی از طریق ایجاد وحدت نه با منازعه و ناسازگاری، نه از طریق انقلاب به معنای قدیمی خود و نه از طریق استفاده از زور بلکه با استفاده از زبان و قدرت بیان، اما باید به طور مداوم و مستمر کار کرد، تلاش کرد تا ساختارهای جامعه تغییر نمایند. بنابراین این نمونه مهم دیگری است که غالباً به ذهن ما خطور نمی‌کند.

حال، این دارای کاربردهای بسیار عملی است. جمیع این موارد دارای کاربردهای عملی هستند. وقتی ما فرزندان خردسالمان را در کلاس‌های درس اخلاق پرورش می‌دهیم، باید به نحوی اطمینان حاصل کنیم که تا وقتی آنها به سن هجده سالگی می‌رسند، این استعداد یا توانائی را به آنها داده باشیم و صرفاً سعی نکرده باشیم افرادی عالی به معنای کهن آن خلق کنیم، نفوسی را تربیت کرده باشیم که فقط نفوسی عالی باشند اما فقط به موازات جامعه بتوانند حرکت کنند، امور نادرستش را پیروی نمایند و حتی درک نکنند که جامعه چه اشکالی دارد و تنها جواب آنها به همه چیز این باشد که، "اوه، اگر همه یک ذره بیشتر یکدیگر را دوست داشته باشند، اگر همه ما می‌توانستیم طبق قانون طلائی زندگی کنیم، کلیه مسائل حل می‌شد."

بنابراین تعلیم و تربیت اخلاقی برای ما به معنای چیزی به مراتب بیشتر از آن خواهد بود. این بیان ولی فقید امر بهائی، حضرت شوقی افندی است که می‌فرماید، "ما نمی‌توانیم قلب انسان را از محیط

اطراف خود منتزع سازیم و بگوییم وقتی یکی از اینها اصلاح گردد، کل اصلاح خواهند شد و بهبود خواهند یافت. انسان با عالم تشکل یافته است. حیات باطنی او محیط زیست را به حرکت می‌آورد و همچنین عمیقاً از آن تأثیر می‌پذیرد. یکی بر دیگری اثر می‌گذارد و هر تحوّل ابدی و پایداری در حیان انسان نتیجه این عکس‌العمل‌های متقابل است. عالم فقط با تحوّل و تغییر قلب انسان متحوّل نخواهد شد.⁴ (از مکتوبی به تاریخ هفدهم فوریه ۱۹۳۳ از طرف حضرت ولی امرالله خطاب بکی از احباء.)

اجازه بدهید چند کلامی دیگر درباره مفهوم این ارتباط بین مسأله بنای مدنیت که شامل ساختن تاریخ می‌شود و مسأله فضیلت‌های فردی و کسب سجایای روحانی روحمان سخن بگوییم. مشکل یا معضل این است که حتی معنای سجایا یا نحوه برداشت ما از این که این سجایا به چه معنی است غالباً به شرائط و قرائن اجتماعی و فرهنگی که در آن زندگی می‌کنیم و غالباً به نوع سابقه عقیدتی که داریم بستگی دارد. یک مثال می‌زنم. سجایایی مانند فروتنی، اطاعت، شهامت و صراحت را در نظر بگیرید. نظام آموزش اخلاقی را در نظر بگیرید که توسط بهترین افراد جهان در سازمانی اجتماعی که اکثریت نفوسی که در آنجا هستند برای خدمت به معدودی ارباب گرد آمده اند، تعلیم داده می‌شود. یعنی ساختار اجتماعی و ثبات جامعه مبتنی بر آن است. حالا به کلاس یکشنبه‌ها یا کلاس اطفال فکر کنید که در آن معلم درباره جمعیت آن نفوس، درباره شهامت یا درباره اطاعت برای اطفال صحبت می‌کند و آنچه که معلم به آنها خواهد گفت - همان فضائل ممدوح و پسندیده ای است که جمیع ما بدان اعتقاد داریم. حالا به کلاس دیگری در جامعه‌ای فکر کنید که فرد را واقعیت غایی می‌داند که مانند بعضی جوامع، مبتنی بر فردگرایی افسارگسیخته است؛ آنها راجع به شهامت، اطاعت، تواضع و غیره چه خواهند گفت؟ بعد به جامعه‌ای فکر کنید که از طرفی معتقد است یکی از اهداف جامعه تجویز رشد روحانی فرد است، اما از طرف دیگر اراده فرد تنها می‌تواند در تسلیم مطلق نسبت به اراده الهی عمل کند و تنها این نیست، بلکه باید با اراده جامعه متشکل از کل مردم شدیداً تعدیل گردد. آنها درباره فروتنی، شهامت، صراحت و اطاعت چه خواهند گفت؟ حالا کلیه آنها فضائل یکسانی را تعلیم خواهند داد اما بسته به آنچه که در نظر دارند، به آنچه که جامعه در نظر دارد، به فرهنگی که مد نظر قرار می‌دهند، به این که چه ایدئولوژی اجتماعی را مطمح نظر دارند، این فضائل را تعلیم خواهند داد، لذا تعلیمات آنها متفاوت خواهد بود. مجدداً این سؤال مطرح است که وقتی ما فضیلت‌ها را به اطفالمان تعلیم می‌دهیم، بخشی که از آنها می‌خواهیم برخی از بیانات یا عبارات را به خاطر بسپارند خیلی خوب است، اما بعد آنچه که می‌گوییم، آنچه که می‌نویسیم، آنچه که بازی می‌کنیم تا آنها آن فضیلت را فرا بگیرند، شعری که از کتابهای کوچکمان اینجا و آنجا و بعد از سابقه

⁴ ترجمه - *Compilation of Compilations, vol. 1, p.84*.

فرهنگی خود بیرون می کشیم، جمیع آنچه انجام می دهیم تا این فضیلت ها و سجایا را به آنها آموزش دهیم، اینها از کجا آمده اند؟ چه تصاویری در ذهنمان داریم؟ درباره چه جامعه ای می اندیشیم؟ جمیع اینها موضوعات بسیار مهمی مربوط به تعلیم و تربیت اخلاقی است.

آنچه که سعی داشته ام انجام دهم متقاعد کردن شما بوده که تعلیم و تربیت اخلاقی به همین سادگی که به نظر می آید نیست. اما ملاحظه می کنید که خام شدن نسبت به امور چقدر ساده است، یعنی کسی فکر کند که دارد کارش را خیلی خوب انجام می دهد بدون این که واقعاً کلیت را، تمامیت مسأله تعلیم و تربیت اخلاقی را و اخلاقیات این نژاد جدید انسان ها را، این شخص جدیدی را که هرگز در تاریخ عالم انسانی وجود نداشته، یعنی بهائی، را در نظر بگیرد. در تاریخ خود ما، اخلاقیات قدوس، اخلاقیات طاهره، اخلاقیات ملا حسین، نه اخلاقیات ستاره سینما، یک خواننده، یک فیلسوف، یک استاد دانشگاه، تاجر و کاسب موفق یا کلیه بت های دیگر که ما از بهترین هایی که در این دنیا داریم ساخته ایم. ما باید در مورد هدفمان روشن و واضح عمل کنیم که کجا می خواهیم برویم.

این مسأله تعلیم و تربیت اخلاقی در متن توسعه و پیشبرد سجایای خودمان و ایجاد تحوّل در جامعه، به وضوح با درک یکی از قوای اساسی و بنیادی که لحظات تاریخی را می سازد ارتباط دارد و آن عبارت از قوه ای است که عالم انسانی را از مرحله صباوت به مرحله بلوغ و بزرگسالی به پیش می راند. اگر آن را درک نکنیم و اگر به نحوی این مفهوم به نحوی روشن در هر برداشتی که از تعلیم و تربیت اخلاقی داریم مطرح نشود، فرصت را از دست خواهیم داد. ما باید درک کنیم که قوه اساسی که ما را به حرکت در می آورد، تاریخ را به پیش می راند عبارت از قوه الهی است که عالم انسانی را با قدرت تمام به جلو می راند و آن را از دوران صباوت و طفولیت خارج می کند و به شخصی بالغ بدل می سازد. بنابراین اخلاقیات کودکی دیگر مدّ نظر ما نیست، بلکه اخلاقیات بزرگسالی و دوران بلوغ مطمح نظر قرار می گیرد. ما باید درک کنیم که با نوجوان سرو کار داریم. آن دسته از شما که مرّی هستید مسلماً می دانید که نمی توانید با کودکی شش ساله همان رفتار را داشته باشید که با نوجوان چهارده ساله دارید. نوجوان متفاوت است. در روح نوجوان چه می گذرد؟ عالم انسانی در دوران نوجوانی است. بنابراین مسأله آن تعلیم و تربیت اخلاقی، آن جریان تعلیم و تربیت اخلاقی که نوجوان را در نظر می گیرد و به او کمک می کند که جوانی بالغ شود همان تعلیم و تربیت اخلاقی دو هزار سال قبل نیست که با کودکان شش ساله سر و کار داشت، به عالم انسانی به عنوان کودک می پرداخت. لذا باز هم اشارت دیگری به این واقعیت است که به ترتیبی ما باید امری متفاوت با مجموعه قدیمی تکرار فضائل و بیان حکم و تعالیم قدیمی که از نسلی به نسل دیگر منتقل می شد، عرضه کنیم. این نکته را نیز باید درک کنیم که این قوه عظیم روحانی

آنچه را که همه ما از بیانات حضرت ولی امرالله می‌دانیم که دو جریان موازی است، یعنی جریان تألیف و جریان تحلیل^۵، را به حرکت در آورده است. و دریابیم که قوای تحلیل و فروپاشی نیرومند است و پرورش شخصی از لحاظ اخلاقی، شخصی که از قابلیت اخلاقی برای مقاومت در مقابل قوای تحلیل و تباهی برخوردار است و آنقدر تواناست که خود را صد در صد وقف جریان تألیف و سازندگی نماید، فی نفسه عملی مشکل و مستلزم کوشش سخت و جدیت تمام است. پس باز هم اینها تماماً وجوه متفاوت برخی از جنبه‌ها برخی از مسائل و موضوعات زمینه‌ای و بافتی است که اگر قصد داریم درباره نظام تعلیم و تربیت اخلاقی صحبت کنیم، باید آنها را مد نظر داشته باشیم.

حال اجازه دهید اندکی توقّف کنم و با نگاهی به عقب به سؤالی که برایتان مطرح کردم بپردازم. فکر کنید که ما چکار می‌کنیم، چکار کرده‌ایم، تا چه حدی در عرضه این نوع تربیت اخلاقی، برای ایجاد این نوع آمادگی در فرزندانمان موفق بوده‌ایم و تا چه حد ناکام مانده‌ایم. بعضی از کارهایی که می‌بایستی انجام می‌دادیم تا بتوانیم در پرورش این شخصیت اخلاقی جدیدی که عامل حقیقی تغییر و عامل تحوّل جامعه است، کامیاب شویم، چه هستند؟

از این لحاظ، آن وحدت معنوی، آن یگانگی معنوی باید برای این فرد اخلاقی که جهان را متحوّل خواهد ساخت، باید درک شود تا بتواند در سطحی عمل کند که برای تحوّل جهان لازم است. قوه دیگری که حس هدفمندی را ایجاد می‌کند عبارت از انجذاب نسبت به جمال و زیبایی است. شما می‌توانید اهداف زیادی داشته باشید - می‌خواهید جهان را متحوّل سازید، می‌خواهید خود را متحوّل سازید، می‌خواهید کلیه امور مختلفه را انجام دهید اما این تنها با راندن شما به سوی جلو حاصل نخواهد شد. باید قوایی شما را بکشند، باید قوای جاذبه وجود داشته باشند و اعظم قوه جاذبه به سوی زیبایی است. بنابراین یکی از مهم‌ترین قوایی که هدف شما را شکل می‌بخشد، یعنی هدف این شخص اخلاقی، باید انجذاب به جمال باشد. حال، این انجذاب به جمال و کمال، خود را به انحاء مختلف ظاهر می‌سازد. در دنیای ملموس و عینی در هنرها، در موسیقی، در صنایع، در کشش به سوی زیبایی طبیعت، به سوی کثرت

⁵ توضیح مترجم: در ظهور عدل الهی صفحه ۱۵۱ آمده است، "این صعود و نزول و تألیف و تحلیل و انتظام و انقلاب که به موازات یکدیگر در عالم وجود مشهود و تأثیرات متقاله‌اش مستمر و محسوس، انعکاسی از عالم بالا و جلوه‌ای از نقشه اعظم اقدس ابهی است؛ نقشه غیر قابل انفصالی که میدش غیب مکنون و مؤسس و موجدش شارع این امر اعزّ اعلی و دایره تصرفاتش بسیط غیرا و مقصد و هدف نهائیش وحدت عالم انسان و استقرار صلح و سلام در بین کافه انام است." در قرن انوار (ص ۱۱۱) نیز بدان اشارتی است: "... این خود بحرانی عمیق را نشان می‌دهد که جهان در پایان قرن بیستم به آن دچار است و طی آن، دو سیر ترکیب و تحلیل که در صد سال گذشته شدت یافته به نظر می‌رسد هر روز بر سرعتش افزوده می‌شود." در سه پیام رضوان ۱۴۹، ۱۵۵ و ۱۵۷ بدیع نیز به آن اشاره شده است.

و تنوع ظاهر می‌شود. در عالم پندارها و نظرها، خود را به صورت درک زیبایی نظریه‌ها، شناخت شکوه نظریه علمی، شناخت نظم، و زیبایی شخصیت پدیدار می‌سازد. پس مشاهده می‌کنید که اخلاقیات فی نفسه، یعنی خصیصه مطلوب، و زیبایی‌اش قوه جاذبه‌ای می‌شود که مردم را به سوی خود می‌کشد. برای خلق اخلاقیات بدون انجذاب به زیبایی تلاش زیادی شده است اما حقیقه غیر ممکن است. بلکه باز هم انجذاب به زیبایی است که آن را شکل می‌دهد، به آن بافت جداگانه‌ای می‌بخشد، به آن شخص هدفمند که سعی داریم او را پرورش دهیم، ویژگی متفاوتی می‌بخشد. زیرا این شخص هدفمند می‌تواند به صور مختلف هدفمند بشود اما آن که ما می‌خواهیم این است که تحت تأثیر وحدت، به وسیله معرفت واقعی نسبت به خود، یعنی معرفت نفس، به وسیله انجذاب به سوی زیبایی برانگیخته شود. این شخص هدفمند با جمیع انواع اشخاص هدفمند دیگر که می‌شناسیم متفاوت است. اشخاص هدفمند دیگر دارای هدف بزرگی برای انهدام جهان هستند؛ آنها گاهی دارای نیت بسیار خوبند اما اشتباه عمل می‌کنند زیرا هدف آنها به نحو صحیح شکل نگرفته یا به وسیله قوای صحیح شکل نگرفته، به طریق صحیح شکل نگرفته است.

ما با عبارات بسیار انتزاعی داریم صحبت می‌کنیم اما هر از گاهی برخی مثالهای ملموس ممکن است به جمیع این تلاشها در سعی برای تعلیم عفت و عصمت به جوانان کمک کند. تنها کاری که باید انجام دهید این است که زیبایی حقیقی را به آنها نشان دهید و آنها را از کودکی به نحوی پرورش دهید که زیبایی را بستانند، البته زیبایی حقیقی نه آنچه که جایگزین زیبایی می‌شود. وقتی شخصی مجذوب زیبایی حقیقی شد، دیگر در دام مزخرفاتی که سعی دارند خود را به صورت زیبایی عرضه کنند نخواهد افتاد. برای حصول مقصود، این راه به مراتب آسانتر از آن است که شخصی تمام زندگی‌اش را صرف کند که برای حفظ و صیانت کسی به او بگوید، "این کار را نکن، آن کار را نکن." اما اگر درست از همان ابتدا بتوان درک واقعی نسبت به زیبایی، انجذاب به زیبایی ثابت شده را در وجود طفل تثبیت نمود، برای خود طفل آسان‌تر خواهد بود که راه درست را تشخیص دهد و بگوید، "خیر من از این راه نادرست نخواهم رفت، من میل ندارم از این راه بروم؛ این جایگزین است، این راه رفتن نیست، زیرا این جایگزینی نازل و بی‌ارزش برای آن چیزی است که واقعاً دیده‌ام و می‌توانم به عنوان زیبایی مورد تحسین قرار دهم."

دو فقره از بیانات مبارکه را نقل می‌کنم. عبارتی بسیار زیبا و عمیق است. این بیان از حضرت بهاءالله است. فکر می‌کنم ارزش تفکر عمیق و زیاد را داشته باشد. ایشان می‌فرمایند: "از علو جود بحت و سمو کرم صرف در کل شیء مما یشهد و یری آیه عرفان خود را ودیعه گذارده تا هیچ شیء از عرفان

حضرتش علی مقداره و مراتبه محروم نماند^۶ بنابراین خداوند در هر فرد بشر و فی الواقع در هر یک از کائنات، بعضی از وجوه را به عنوان علامتی و نشانی برای عرفان حضرتش به ودیعه گذاشته است. می‌فرماید، "و آن آیه مرآت جمال اوست در آفرینش." هرچه تلاش برای صیقل دادن این آینه متعالی و شریف بیشتر مبذول شود، با وفاداری بیشتر زیبایی را منعکس خواهد ساخت. حضرت بهاء الله می‌فرماید، "ای پسر خاک جمیع آنچه در آسمانها و زمین است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را که محل نزول تجلی جمال و اجلال خود معین فرمودم..."^۷ و در بیانی دیگر آمده است، "ای دوستان به جمال فانی از جمال باقی مگذرید و به خاکدان تریابی دل مبنیدید."^۸ این کلمات مکنونه است که در مساعدت به جوانان ما در احتراز از مسائل اجتماعی جهان امروزی ما به مراتب بیشتر و بهتر از هزاران عبارت از حکمت و فرزاندگی سنتی و قدیمی که با خود همراه داریم و نصایح و غیره عمل می‌کند و تأثیر می‌گذارد. اگر این کلمات مکنونه به نحوی صحیح و واقعی در قلب جوان نقش ببندد، پی بردن به معنای آن او را حفظ و صیانت خواهد کرد.

قوة دیگری که از معرفت نفس نشأت می‌گیرد قوه شناخت عزت و اصالت اساسی و تشخیص بنیادی ما است. حس هدفمندی در اینجا نیز با اعتقاد تام به این که ما عزیز و متعالی هستیم شکل می‌گیرد. این فقره از کلمات مکنونه را به خاطر دارید که می‌فرمایند، "یا ابن الروح خلقتک غنیاً کیف تفتقر و صنعتک عزیزاً بم تستدل و من جوهر العلم أظهرتک لم تستعلم عن دونی و من طین الحب عجتتک کیف تشتغل بغیری فارجع البصر الیک لتجدنی قائماً قادراً مقتدرراً قیوما."^۹ باز هم قوه این ادراک، درک این عزت و شرافت است که هدف فرد اخلاقی ما را به نحوی بسیار متفاوت با هدف بسیاری از سایر انواع نفوس، می‌سازد و شکل می‌دهد. "ای بنده من مثل تو مثل سیف پر جوهری است که در غلاف تیره پنهان باشد و به این سبب قدر آن بر جوهریان مستور ماند. پس، از غلاف نفس و هوی بیرون آی تا جوهر تو بر عالمیان هویدا و روشن آید."^{۱۰}

مایلم قوه دیگری را که سازنده و شکل دهنده به حس هدفمندی می‌باشد، یعنی قوه حب علم و معرفت را مطرح سازم؛ نه صرفاً معرفت نفس که منشأ ادراک وحدت و درک شرافت و عزت و غیره بود بلکه حب درک اسرار خلقت. بنابراین، در اینجا نیز، برخورداری از نظام پرورشی یا تربیت اخلاقی که

^۶ لوح هادی، مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، ص ۳۴۶

^۷ کلمات مکنونه فارسی، فقره ۲۷

^۸ همان، فقره ۱۴

^۹ کلمات مکنونه عربی، فقره ۱۳

^{۱۰} کلمات مکنونه فارسی، فقره ۷۲

حبّ دانش و معرفت را در فرد القاء نکند، نظامی بسیار ناقص و معیوب است. حضرت بهاء الله می فرماید: "فی الحقیقه کنز حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط. طوبی لمن تمسک و ویل للغافلین."^{۱۱}

"اول صفت کمالیه علم و فضل است"^{۱۲} که "به انسان عنایت شده تا کسب معرفت کند، تا کمال روحانی عظیم یابد، تا حقایق مکنونه را کشف کند."^{۱۳} "عزّت و سعادت هر ملّتی در آنست که از افق معارف چون شمس مشرق گردند."^{۱۴} در تعریف و بررسی شرائط و قرائنی که در آن، نظامی از تربیت اخلاقی به بسط و توسعه سجایای اخلاقی می پردازد، ایجاد حسّ دوگانه هدفمندی ضرورت اساسی دارد. اما این حسّ هدفمندی باید به وسیله مواردی مانند حسّ ابدیت، احساس ابدیت، جهت گیری به سوی خدمت، معرفت نفس، اعتقاد به یگانگی نوع انسان، انجذاب به زیبایی، درک عزّت و شرافت انسان و عشق به معرفت و علم شکل بگیرد.

پس یکی از وظائف اصلی تعلیم و تربیت اخلاقی این است که به نحوی این قوا را ایجاد کند، نه آن که ضرورتاً ایجاد کند زیرا آنها آنجا وجود دارند، بلکه باید آنها را درون فرد از اوان طفولیت به عمل وادارد و به نحوی در سراسر آن سالها فردی بسیار هدفمند را شکل بخشد، فردی اخلاقی با حسّ عالی هدفمندی، که خود را وقف توسعه صفات و سجایای روحانی خود و تحوّل جامعه نماید. بنابراین مهم ترین اهداف تعلیم و تربیت اخلاقی ایجاد حسّ هدفمندی در اطفال و جوانان در هر نسلی از آنان است. اگر ما حسّ هدفمندی را ایجاد نکنیم صحبت کردن درباره توسعه فضائل در اطفال و جوانان دقیقاً معنا و مفهومی نخواهد داشت. شاید مفهومی داشته باشد اما آنچه که ما نیاز داریم داشتن حسّ بسیار واضح و روشن هدفمندی است. این حسّ هدفمندی دارای دو جنبه است. این فرد هدفمند توسعه صفات و سجایای روحانی خود را در نظر دارد. در عین حال تحوّل جامعه را نیز در زمره اهداف خود قرار می دهد. بنابراین این هدف دوگانه باید به نحوی محوری بسیار مهم برای کل فرایند تعلیم و تربیت اخلاقی باشد.

مسأله رشد فردی تلویحاً به نگرشی بسیار هدفمند اشاره دارد. به اراده فرد اشاره دارد که به مشارکت کامل در توسعه هر دو، یعنی صفاتی که به جمیع نوع بشر تعلق دارد، صداقت، محبت، مهربانی و غیره و در عین حال به توسعه استعدادهایی که در هر فردی بی مثیل و منحصر به فرد می باشد، تمایل دارد.

^{۱۱} لوح شیخ نجفی، ص ۲۱ / در تجلی سوم از لوح تجلیات نیز با حذف عبارت آخر و جایگزینی "کذلک نطق لسان العظمة فی هذا السّجن العظیم" آمده است.

^{۱۲} رساله مدتیّه، ص ۴۲

^{۱۳} ترجمه بیان حضرت عبدالهء مندرج در صفحه ۶۶ Abdu'l-Baha in London

^{۱۴} رساله مدتیّه، ص ۴

پس تعریف ما از شخصی اخلاقی شامل این نگرش، این توانایی و این اراده می‌شود که "من قصد دارم تمام نیروی خودم را وقف کنم، قصد دارم سخت کار کنم تا هم صفات خودم به عنوان یک انسان را که همه انسانها از آن برخوردارند و نیز استعدادهای منحصر به فردی را که خداوند به من عنایت فرموده توسعه بخشم تا بتوانم به طریقی بی‌نظیر و منحصر به فرد در جامعه مشارکت داشته باشم و این نیمی از هدف من است." و بعد، نیمه دیگر آن به اختصاص و وقف خویشتن و داشتن عزم جزم به کمک به بنای جامعه‌ای بهتر و تحوّل یافته مربوط می‌شود که البته به تاریخ‌شناسی اشارتی ضمنی دارد که درک کنیم از کجا آمده‌ایم و در کدام نقطه تاریخ عالم انسانی قرار داریم. به درک قوای عظیمی که به علت این عصر جدید، به علت آنچه که رخ می‌دهد، به علت تحوّل که از طفولیت و صباوت به بلوغ صورت می‌گیرد، در دسترس عالم انسانی قرار دارند، اشارتی ضمنی دارد. قوای جدیدی به ظهور پیوسته، امکانات جدیدی ایجاد شده است.

پس، نظام تعلیم و تربیت اخلاقی ما باید به نحوی این نوع ادراک و برداشت را از اوان طفولیت در متریان القاء کند تا حسّ هدفمندی پدید آید. ایجاد این حسّ هدفمندی را در خلأ نمی‌توان انجام داد، صرفاً چیزی نیست که درباره آن صحبت کنید. می‌گویید، بسیار خوب شما باید خود را توسعه بخشید، و مشارکتی در جامعه داشته باشید. می‌دانید که وقتی بچه‌ها در حال رشد و نمو هستند ما مرتباً همین را به آنها می‌گوییم. این حسّ هدفمندی صفت بسیار پیچیده ذهن انسان و قلب انسان است و قوای بسیاری وجود دارند که آن را شکل می‌دهند و نظامی از تربیت اخلاقی، فرایندی از تربیت اخلاقی باید تضمین کند که جمیع این قوا مورد استفاده واقع خواهند شد، به حرکت واداشته خواهند شد، والا این فرد هدفمند توفیق نخواهد یافت، گو این که او دارای حسّی هدفمند باشد که همانقدر که ما می‌خواهیم اخلاقی از آب در بیاید. لذا، هر حسّ هدفمندی منظور نظر ما نیست. این صرفاً ظهور اراده انسان نیست، صرفاً ظهور استقامت و ثبات قدم نیست. حسّ هدفمندی است که به وسیله قوای تعدادی از اعتقادات و ادراکات بسیار عمیق شکل می‌گیرد.

مایلم شش یا هفت مورد از این قوا را ذکر کنم و به شما اعلام می‌کنم که در جمیع مساعی تربیت اخلاقی خود مجبور خواهیم شد این قوا را به حساب آوریم و درست از اوان طفولیت باید به نحوی این قوا، این اعتقادات و عقاید را که حسّ دوگانه هدفمندی را به وجود می‌آورد و شکل می‌بخشد، به نحوی که واقعاً می‌خواهیم، توسعه بخشیم.

فکر می‌کنم اولین مورد عبارت از قوه بصیرت نسبت به وجود بشر باشد. یعنی قوه بصیرت نسبت به ابدیت. بدون حسّ ابدیت این وجود انسان اخلاقی که قصد داریم سعی در ایجاد آن نماییم واقعاً

نمی‌تواند به آن نحوی که ما می‌خواهیم عمل کند. این نکته حائز اهمیت است که این شخص اخلاقی بین اقداماتی که رضایت فوری را حاصل می‌کند و اقدامات و رفتارهایی که به سعادت ابدی اشارتی تلویحی دارد، تمایز قائل شود. آن نوع فرد اخلاقی که ما درباره‌اش صحبت می‌کنیم دارای حسّی است که باید خود را تغییر دهد، باید استعدادهای خود را توسعه بخشد، باید به تحوّل جامعه کمک کند. به عبارت دیگر اگر توسعه استعدادها و صفات خود من و بهبود جامعه اطراف من فی نفسه هدف من شود، به اندازه کافی مطلوب نیست. حسّ ابدیت لازم است. از این لحاظ باید با رشد کودک و توسعه توانائی او برای تمیز دادن بین آنچه که هیجان است و آنچه که سرور و سعادت حقیقی است، درک کاملاً روشنی وجود داشته باشد. زیرا عاشق هیجان شدن و حتّی به نام ایجاد تحوّل در جهان، حتّی به نام کمک به دیگران و خدمت به سایرین برانگیخته شدن بسیار آسان است، اما این با هیجانی ناشی از آن است نه با سرور و شادمانی حقیقی که باز هم با حسّ ابدیت ارتباط دارد. یکی از علائم انحطاط اخلاقی در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم این است که مردم فراموش کرده‌اند که مسرت چیست و فکر می‌کنند که هیجان عبارت از مسرت و شادمانی است و بنابراین مستمراً به دنبال هیجان هستند. امروز ممکن است آن را در این فرقه و آن دین بیابند، فردا آن را در چیز دیگری خواهند یافت، در بعضی احزاب سیاسی یا در پیروی از لذّات یا هر چیز دیگر، اما این جستجوی مداوم و سیری‌ناپذیر برای یافتن هیجانی است که بسیاری از مردم را به انجام دادن کارهای خوب برمی‌انگیزد، اما کافی نیست. باید بین هیجان و سرور و شادمانی عمیق وجه تمایزی قائل شد.

لذا احتمالاً مساعی ما برای آموزش تربیت اخلاقی و تربیت روحانی در کلاسهای اطفال بهائی به این معناست که باید از ابتدا اطمینان حاصل کنیم که برداشت و درکی نسبت به ماهیت روح در طفل پرورش پیدا می‌کند. وقتی که خیلی خردسال باشند ممکن است این برداشت به اشکال مختلفی باشد اما مسلماً در سنّ معینی احتمالاً در اوائل نوجوانی، کودک بهائی، نوجوان بهائی، باید ضرورتاً بتواند درباره ماهیت روح و معنای زندگی پس از مرگ به نحوی عمیق در آثار مبارکه به کند و کاو بپردازد و با آن آشنا شده این مفاهیم را درک کند. نمی‌توان آن را صرفاً در حالتی سطحی و کم‌مایه رها کرد که خوب، ما بعد از مرگ زندگی می‌کنیم یا این که هر چه که باشد به هر حال هست. نکته اساسی این است که کودک بهائی یا این جوان بهائی به وضوح دریابد و بفهمد که حیات عبارت از آمدن و رفتن این زندگی نیست، که حیات عبارت از زندگی روح است که در روی این جهان خاکی شروع می‌شود و مدّتی در اینجا ادامه دارد و سپس ادامه می‌یابد و درکی روشن داشته باشد که با مسرت و با شادمانی ناشی از خود این سفر، انسان عملاً به خداوند نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می‌شود. از آن لحاظ، درست در اینجا ما می‌توانیم در آسمان

زندگی کنیم و به دست آوردن هر آنچه که در عوالم آتی الهی انتظار داریم، درست در همین جا قابل حصول است. ما محدودیت‌های مخصوص به خود را داریم اما اگر این زندگی را زندگی روح ملاحظه کنیم، زندگی هم‌اکنون شروع شده است. اما اگر زندگی عبارت از جایی باشد که من می‌روم، کاری باشد که انجام می‌دهم، مطلبی باشد که مطالعه می‌کنم، خوراکی باشد که می‌خورم، تمام آنچه که با این وجود زمینی ارتباط دارد، اگر این معنی حیات است در این صورت آنچه که سعی داریم توسعه دهیم این است، این حس عمیق هدفمندی به طریقی که ما می‌خواهیم، آن را پرورش خواهد داد. بنابراین، درک معنی حیات، معنی مسرت روح ضروری و اساسی است. و البته فقرات زیادی در آثار مبارکه داریم که در خصوص حیات روح، درباره مسرت و شادمانی، درباره مسرت روحانی که از وجوه اساسی تشکّل هدفی اخلاقی است، به ما مطلب می‌دهد.

بعد، البته فقراتی از آثار مبارکه نیز در دسترس داریم که به وضوح به ما می‌گویند که مسرت عبارت از کسب فضائل است، که مسرت در اصالت و استحکام شخصیت و در عزت نفس است. لذا، باید اطمینان حاصل کنیم که فرزندان ما معنای بیاناتی مانند اینها را واقعاً درک می‌کنند. چند مورد از آنها را برای شما زیارت می‌کنم. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "اعظم شرف انسان و سعادت کلیه عالم امکان عزت نفس و همت بلند و مقاصد ارجمند و عصمت فطریه و عفت خلقیه است."¹⁵ "بدانید که سعادت عالم انسانی در وحدت و یگانگی نوع بشر است."¹⁶ "عزت و سعادت و بزرگواری و منقبت و تلذذ و راحت انسان در ثروت ذاتیه خود نبوده بلکه در علو فطرت و سمو همت و وسعت معلومات و حل مشکلات است."¹⁷ "ای یاران محبوب، در بذل مجهودات مداومت نمائید تا به کسب سجایای حسنه و صفات مرضیه فائز گردید که موجد نجات ابدی و فلاح سرمدی است. لازال راستی و درستی زینت خلق انسان بوده و خواهد بود."¹⁸

پس از این لحاظ به حس هدفمندی که ما درباره اش صحبت می‌کنیم باید شکل بخشید، باید تا حدی به وسیله حس ابدیت و درک آنچه که فوری و بلافاصله و آنچه که ابدی است، آنچه که فانی است و آنچه که باقی است، به آن شکل داد. بدون آن، آن نوع از اخلاقیات که ما درباره اش صحبت می‌کنیم به وجود نخواهد آمد.

¹⁵ رساله مدنیّه، ص ۲۵

¹⁶ مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۱۱ (لوح دو ندای فلاح و نجات)

¹⁷ رساله مدنیّه، ص ۳۰

¹⁸ ترجمه - Compilation of Compilations, vol. II, page 332

بعد، قوهٔ دوم که آن نیز باید مورد استفاده قرار گیرد و حسّ هدفمندی را شکل دهد عبارت از قوهٔ درک این نکته است که سعادت ابدی، سعادت پایدار و تشریک مساعی در پیشرفت اجتماع ارتباط نزدیک با هم دارند، این دو از هم مجزاً نیستند. باید درک کرد که کمک به خودمان و کمک به دیگران دو وجه از یک فرایند هستند و تفکیک ناپذیرند. اگر این درک ایجاد نشود در این صورت شخص در تأکید بیش از حدّ بر رشد فردی خود مشکل دارد حتّی اگر رشد روحانی اش باشد، یا این که بیش از حدّ بر تحوّل اجتماعی تأکید دارد. اما برای پی بردن به حدّ تعادل بین این دو، نه به عنوان دو امر مخالف و متضادّ که سعی دارید بین آنها موازنه ایجاد کنید، نه به عنوان دو امری که در دو نقطهٔ متضادّ و متناقض قرار می‌دهید، این فرد اخلاقی نمی‌تواند بنشیند و تصمیم بگیرد، "بسیار خوب، حالا، آیا این کار را برای خودم انجام می‌دهم، یا برای جامعه؟" این نمی‌تواند ذهنیت شخص باشد. "آیا حالا من مصلحت شخصی خودم را فدای مصالح جامعه می‌کنم؟" چطور چنین چیزی ممکن است؟ شاید مصلحت جامعه و مصلحت شما یکی باشد و آنچه که تصوّر می‌کنید برای جامعه فدا می‌کنید نتواند مصلحت شما باشد. ما به طور مداوم این کار را می‌کنیم. ما فکر می‌کنیم، "آیا باید آنچه را که به مصلحت من است فدای مصلحت امر مبارک کنم؟" چطور ممکن است چنین امری مصداق داشته باشد؟ اگر چیزی به مصلحت امر مبارک نباشد و شما دارید آن را انجام می‌دهید، آیا می‌تواند به مصلحت شما باشد؟ پس ملاحظه می‌کنید این حسّ هدفمندی که ما درباره‌اش صحبت می‌کنیم عبارت از این حسّ دو گانهٔ هدفمندی است اما این فرد اخلاقی باید درک کند که آنها در واقع یکی هستند، آنها کاملاً با یکدیگر مرتبطند و ابداً تناقضی بین آنها نمی‌تواند وجود داشته باشد. از این لحاظ، کمک به دیگران و کمک به خودمان دو وجه فرایندی واحد هستند. خدمت حلقهٔ ارتباط اساسی می‌شود که این دو وجه این فرایند دو گانه را پیوند می‌دهد. خدمت چیزی است که به هدف ما و به وجود ما وحدت و یکپارچگی می‌بخشد. ما بین خودمان و جامعه، بین خودمان و بقیهٔ عالم انسانی تقسیم نمی‌شویم. ما یک کلّ یکپارچه می‌شویم یعنی آنچه که می‌تواند این دو را به هم مربوط کند یا این دو را یکپارچه سازد، یعنی خدمت. پس این شخص اخلاقی که ما درباره‌اش صحبت می‌کنیم مسلماً باید مقام خدمت را بشناسد و هدف خویش را با قوای خدمت به نحوی شکل دهد که بتوان انسجام و یکپارچگی را حفظ کرد. بیانات مبارکه در مورد خدمت نیز فراوان است. برخی از آنها را برای شما زیارت می‌کنم.

"دوران کفایت عبادات کسالت آور فتورآمیز منقضی شد. امروز روزی است که به واسطهٔ قلب طاهر و اعمال حسنه و تقوای خالص هر نفسی می‌تواند به ساحت عرش الهی صعود نماید و در درگاه

خداوند مقرب شود و مقبول افتد.^{۱۹} "امروز انسان کسی است که به خدمت جمیع من علی الأرض قیام نماید... طوبی لمن أصبح قائماً علی خدمة الامم."^{۲۰} "ثانیاً آن که چه اعمال صالحه در وجود اعظم از نفع عموم است؟^{۲۱} آیا موهبتی اعظم از این متصور که انسان سبب تربیت و ترقی و عزت و سعادت بندگان الهی شود؟"^{۲۲}

ما درباره فرد اخلاقی که اساساً شخصی خودخواه نیست و برای خیر دیگران نیز کار انجام می‌دهد، صحبت نمی‌کنیم. من واقعاً سعی دارم به همین نکته اشاره کنم. ما از این نفوس در جهان فراوان داریم. اما خدمات و وقف دائم خود به رفاه دیگران بخش تفکیک‌ناپذیر همین هدفی است که این شخص اخلاقی را برمی‌انگیزد و به پیش می‌راند.

قوة دیگر قوة معرفت نفس است. این حس هدفمندی که ما درباره اش صحبت می‌کنیم نمی‌تواند چیزی باشد که شخص در سراسر حیات خود کسب می‌کند زیرا نظام آموزشی به طور مداوم به طریقی برای آنها تکرار می‌کند که از آنها انتظار می‌رود که هدف داشته باشند، انتظار می‌رود که خدمت کنند. این حس باید از درون آنها نشأت بگیرد و بنابراین باید بر پایه معرفت به حقایق اشیاء استوار باشد. این مسأله علم به حقیقت اشیاء است و باین علم به حقیقت اشیاء بیش از هر چیز دیگری تلویحاً به معرفت نفس دلالت دارد. این معرفت نفس، همانطور که می‌دانید، هیچ ارتباطی با غوطه خوردن در درون خود و گم شدن در نفس اماره خویش که بسیاری از نفوس انجام می‌دهند، ندارد. حضرت بهاءالله به ما می‌فرماید که انسان باید نفس خویش را بشناسد و به آنچه که به عزت یا ذلت، فقر و غنا منتهی می‌شود، پی ببرد. لذا بر نوعی از پندار رؤیایی که ما عالی هستیم، ما شگفت‌انگیز هستیم، ما تقریباً خدا هستیم، مبتنی نیست. نظامی از تعلیم و تربیت اخلاقی نمی‌تواند به تحسین نامعقول و پوچ فرد، که تو عالی هستی، تو بزرگی، تو شگفتی‌آفرینی، تو همه کار می‌توانی انجام دهی فقط کافی است به درون خود نگاهی بیندازی، مبتنی باشد. این آن نیست که ما در آثار زیارت می‌کنیم. بلکه درکی سیستماتیک از آن چیزی است که در باطن ما وجود دارد. این کار در خلأ انجام نمی‌شود. بلکه در چارچوب نظری روشن و واضحی درباره ماهیت انسان، درباره داشتن ماهیت حیوانی که حضور دارد و داشتن طبیعتی برتر و عالی‌تر، درباره دانستن و یادگیری آنچه که ماهیت برتر ما را تقویت می‌کند و طبیعت پست‌تر ما را قوی می‌سازد، انجام می‌شود؛

¹⁹ بیانات حضرت اعلی به حروف حی، مطالع الانوار، ص ۸۰

²⁰ لوح مقصود، طبع مصر ص ۱۱

²¹ توضیح مترجم: این عبارت اینگونه به انگلیسی ترجمه شده است، "آیا در عالم عملی شریف‌تر از خدمت به مصالح عمومی بشر وجود دارد؟"

²² رساله مدنیّه، ص ۱۲۲

مطالعه سیستماتیک نقاط ضعف و قدرت است؛ کاملاً علمی و کاملاً عینی است. اما این مطالعه در پرتو آثار مبارکه حضرت بهاءالله انجام می‌شود. کسب معرفت نفس منطبق با آخرین نظریه روان‌شناختی باب روز نیست. شما بیانات مبارکه درباره دو ماهیت انسان را، که در انسان دو ماهیت وجود دارد، ماهیت برتر یا روحانی و طبیعت مادی یا پست‌تر و غیره را که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، می‌دانید. شما این بیان را می‌دانید که می‌فرمایند، "انسان در نهایت رتبه جسمانیات و بدایت روحانیت. یعنی نهایت نقص است و بدایت کمال. در نهایت رتبه ظلمت است و در بدایت نورانیت... جنبه حیوانیت دارد و جنبه ملکیت و مقصود مرتبی اینست که نفوس بشریه را تربیت کند تا جنبه ملکیت بر جنبه حیوانیت غالب شود."²³ این بیان مبارک از کتاب مفاوضات است.

حال، از معرفت نفس منبع دیگری حاصل می‌شود که باز هم در شکل دادن به حس هدفمندی ما تأثیر دارد و این قوه آگاهی ما به وحدت تشکّل یافته عالم انسانی است. این درک و آگاهی نسبت به این نکته است که جمیع ما بخشی از یک کل تشکّل یافته هستیم، که ما قطرات یک بحریم و اینکه فردیت واقعی ما، خود خویشتن واقعی ما زمانی ظاهر و آشکار می‌شود که ما به مرحله یگانگی با نوع بشر برسیم. این آگاهی از وحدت اساسی عبارت از وحدت تحمیلی نیست؛ همبستگی تحمیل شده نیست. بلکه وقوف نسبت به حقیقت اشیاء است، یعنی اشیاء اینگونه وجود دارند، و این است آنچه که من هستم. در اینجا هم موضوع آسایش و راحتی مطرح نیست که اگر ما متحد شویم زندگی بهتری خواهیم داشت، اگر همبستگی داشته باشیم هر یک شادتر خواهیم بود. بسیار خوب. اما نکته این است که وحدت عبارت از حقیقت وجود ما است و جدائی حقیقت وجود ما نیست. قوه این آگاهی و تشخیص بسیار حائز اهمیت و بسیار نیرومند است و این نیز هدف را شکل می‌بخشد. بنابراین، این فرد روحانی هدفمند، شخصی می‌شود که به طور مداوم در جستجوی وحدت است، اما نه مراتبی سطحی از وحدت، بلکه در جستجوی وحدت حقیقی است. او در دیگران تحقق هدف زندگی خود را مشاهده می‌کند. او در سعادت بقیه نوع بشر، تحقق سعادت خود را می‌بیند. زیرا اینگونه احساس می‌کند. لذا این مهم‌ترین قوه‌ای است که هدف این فرد اخلاقی را شکل می‌بخشد.

در سطحی عملی، این حس وحدت که ما باید باز هم در نظام تعلیم و تربیت خودمان در میان فرزندانمان و جوانانمان پرورش دهیم، به شخصی که هدفمند باشد، که می‌خواهد جامعه را متحول سازد، که می‌خواهد بر ظلم و ستم غلبه کند، که می‌خواهد عدالت را برقرار کند، که می‌خواهد ساختارهای جامعه‌ای نوین و مدنیتی جدید را بسازد، اجازه فعالیت می‌دهد، اما جمیع این امور را بدون خشم، بدون

²³ مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۷۷

بیزاری، بدون نفرت انجام می‌دهد. این فرد هدفمندی است که به پیش حرکت می‌کند و در امور تحوّل پدید می‌آورد.

آنچه که مایلم مورد بحث قرار دهم این مفهوم است که این شخص اخلاقی و هدفمند، این شخصی که اخلاقیاتش بر حسب فعالیت‌هایش سنجیده می‌شود نه حالت انفعالی‌اش، یعنی خوب بودنش و به دیگران آسیب نرساندنش، شخصی است که اخلاقیات را به عنوان اصلی فعال برای حصول تحوّل شخصی و تحوّل جامعه درک می‌کند. این شخص باید علاوه بر داشتن هدف، هدفی دوگانه که به وسیله قوای مختلف شکل می‌گیرد، تعدادی قابلیت‌ها را نیز از طریق تعلیم و تربیت اخلاقی در خود به وجود آورد و بسط دهد، و بخصوص باید اطمینان حاصل کند که از اوان طفولیت تا جوانی به نحوی از قابلیت‌ها بهره‌مند شده و رشد کرده است.

مایلم چند کلمه‌ای درباره مقصودم از کلمه قابلیت و نحوه استفاده از کلمه "قابلیت" را بیان کنم. از مثال زارعی استفاده می‌کنم که در تولید محصولی، مثلاً ذرت، مهارت فوق‌العاده دارد. این شخصی است که واقعاً می‌داند چگونه ذرت را عمل بیاورد. حال، این قابلیت این زارع که فی نفسه تولیدکننده خوبی است، شامل نکات بسیاری است. شامل مهارتها و توانایی‌های معینی است. او باید قادر باشد خوب کشت نماید، باید بتواند خوب و جین کند، باید بتواند بسیاری از امور را به خوبی انجام دهد. لذا مشاهده می‌کنید که او دارای مهارت‌های زیادی است؛ مستلزم درک بسیاری از مفاهیم بسیار مهم درباره کشاورزی، درباره نحوه رشد و نمو ذرت و درباره نحوه مراقبت از گیاهان و نحوه مبارزه با دشمنان مختلف گیاه، مانند حشرات و غیره است. پس او به مهارتها و توانایی‌هایی نیاز دارد. او باید بعضی مواهیم را درک کند. او باید دانش معینی داشته باشد. او باید طرز تلقی معینی نسبت به کار، نسبت به مزرعه ذرت که کاشته و نیز نسبت به طبیعت داشته باشد. جمیع اینها با هم - مهارتها، توانایی‌ها، مفاهیم و برداشتها، دانش و اطلاعاتی که درباره هوا و بحران و جمیع انواع نکات و نگرش‌هایی که دارد، جمیع اینها با هم او را شخصی برخوردار از قابلیت لازم برای تولید بسیار مطلوب هر ساله در مزرعه خود می‌سازد. بنابراین، از این لحاظ من درباره کار و قابلیت صحبت می‌کنم نه صرفاً از مهارتها و توانایی‌های کوچک بلکه چیزی بزرگتر که واقعاً اشخاص را برای انجام دادن بعضی امور از قابلیت‌هایی برخوردار می‌سازد. فرایند تعلیم و تربیت اخلاقی به وضوح باید هزاران مهارت و توانایی را در کودکان و جوانان پرورش دهد و به آنها کمک کند بسیاری از مفاهیم را بفهمند و به جای صرفاً گوش کردن به آنها، در آنها نگرش‌های بسیار و البته سجایای روحانی پرورش دهند. با نگرستن به آنها و درک کردن آنها بر حسب تعداد نگرش‌های بزرگتر که ما قابلیت‌ها می‌نامیم، می‌توان آنها را از یکدیگر تفکیک کرد. آسانتر آن است که به این طریق ببیندیشیم.

مسئلاً آسانتر آن است که برای یک برنامه آموزشی هدفی تعیین کنیم و بعد دریابیم که چگونه می‌توان به پرورش قابلیت‌ها اقدام کرد و نظامی از تعلیم و تربیت اخلاقی را به مرحله اجرا و تثبیت در آورد.

مثال‌هایی از این قابلیت‌ها برای شما ذکر می‌کنم و به بعضی از اجزاء تشکیل دهنده این قابلیت‌ها، این نگرش‌ها، توانایی‌ها، مهارت‌ها و غیره که هر یک از قابلیت‌ها را ایجاد می‌کنند نگاهی می‌اندازیم. حال، اگر اولین قابلیت عبارت از قابلیت نشان دادن ابتکار باشد، در این صورت این شخص اخلاقی که ما به عنوان فردی فعال توصیف می‌کنیم، بدیهی است که باید قادر باشد ابتکار نشان دهد و نوآوری داشته باشد. در نظام تعلیم و تربیت اخلاقی، این شخص اخلاقی باید قابلیت نشان دادن ابتکار را از طریق فرایند تعلیم و تربیت اخلاقی، توانایی نشان دادن ابتکار، پرورش دهد اما در اینجا نیز شرایط معینی وجود دارد. دو مورد از این شرایط مهم‌تر از بقیه هستند. یکی این که این ابتکار باید از صفت خلّاقیت برخوردار باشد، باید خلّاق باشد و بنابراین نظام تعلیم و تربیت اخلاقی باید خلّاقیت را پرورش دهد. امور بدون آن پیش نخواهد رفت و تأثیر نخواهد گذاشت. این عبارت از مجموعه‌ای از قواعد نیست که شخصی به حافظه بسپارد. در عین حال این ابتکار باید تحت انضباط باشد و فرایند تعلیم و تربیت باید اطمینان حاصل کند که هر دو مورد به نحو صحیح رعایت می‌شود. حال، بسیاری از توانایی‌ها و نگرش‌ها، مفاهیم و برداشت‌ها و غیره وجود دارد که شخص باید درباره آنها صحبت کند تا به پرورش ابتکاری که در عین حال خلّاق و منضبط باشد، بیندیشد. مثلاً، خلّاقیت عبارت از حسّی است که توانایی ارزیابی حالت باطنی شما را به کار می‌گیرد. همچنین ارزیابی شرایط محیط زیست و بعد با نگاهی به این دو، فرصت‌هایی را برای رشد و فرصت‌هایی را برای توسعه خویش و نیز جامعه شناسایی می‌کند. اینها آنچنان به هم مرتبطند که ما احتمالاً نمی‌توانیم آنها را از یکدیگر تفکیک کنیم. این امر مستلزم دیده واقعاً نافذی است که قوای مکنون در خود شخص و نیروهای بالقوه اجتماع را تشخیص دهد. به عبارت دیگر این شخصی که دارای ابتکار می‌باشد، خلّاق است و دارای توانایی است که آنچه را که در هر لحظه مورد نظر در جامعه میسر می‌باشد درک کند.

او باید بتواند آن قوایی را که برخی از آنها ممکن است مکنون باشند، شناسایی کند، قوایی که اگر آنها را مورد استفاده قرار دهد، به نحوی می‌تواند چیزی متفاوت خلق کند. او باید غالباً نیازها و آرمان‌های سایر نفوس را، قبل از آن که آن نیازها و آرمانها توسط آنها بیان گردد، دریابد. زیرا وقتی که بیان کردند همه از آن آگاه خواهند بود. خلّاق‌ترین مردم نفوسی هستند که می‌توانند بگویند نیازهای اجتماعی، و آرمانها چه هستند. چه رخ خواهد داد؟ چه امری اکنون مکنون است؟ چه امری در شرف شکوفایی است؟ و بعد آنها با این نوع بصیرت، می‌توانند از قوایی که وجود دارد برای خلق چیزهای جدید استفاده کنند. اینها بعضی از ویژگی‌های خلّاقیت هستند. آنها باید حلاجی کنند و ببینند چه قوایی وجود دارند که

عملاً می‌توانند به ابتکارات آنها کمک کنند و چه قوایی سدّ راه آنچه که آنها می‌خواهند انجام دهند هستند و بفهمند که چگونه با آنها برخورد کنند.

آنچه که برای این ابتکار خلاق از هر امری مهمّتر است، توانایی درک ادوار بحران و پیروزی است و توانایی برخورد با بحران و پیروزی است با توجه این که ادوار مداوم بحران و پیروزی پیاپی واقع می‌شوند؛ و همچنین توانایی تبدیل موانع و مشاکل به جای پا و سکوی پرتاب برای همیشه پیش رفتن به سوی موفقیت است. باید بتوان بحران را مورد مطالعه قرار داد و قوایی را که از قبل در بحران وجود دارد و عناصری را که شخص برای حصول پیروزی بعدی لازم دارد در آن شناسایی کرد. شخص چه نوع فعالیت‌های آموزشی و پرورشی می‌تواند بیافریند که در توسعهٔ جمیع این موارد مؤثر واقع شود.

اما این خلاقیت عبارت از ابتکار خلاق است، این صفت خلاقیت در ابتکار شخص اگر تحت انضباط قرار نداشته باشد، عملاً از لحاظ دیگر می‌تواند مخرب باشد. معنای انضباط چیست؟ انضباط یعنی از طرفی در عین حال که شخص از ارتکاب اشتباه نمی‌ترسد، اما دارای این انضباط هست که به طریقی بسیار غیرمسئولانه که منجر به ارتکاب اشتباهات می‌شود عمل نکند. ابتکاری که درباره‌اش صحبت می‌کنیم صرفاً از تحسین خویشتن منبعث نمی‌شود - خودتان باشید، هر آنچه که می‌خواهید انجام دهید، شما عالی هستید. انواع مواردی که ما در جامعه می‌شنویم مبتنی بر فردگرایی است. ما دربارهٔ آن نوع ابتکار صحبت نمی‌کنیم - نگذارید کس دیگری به شما بگوید که چه کنید. تمام این مواردی که ما مستمراً می‌شنویم مانند، "امیال من، رضایت من، تجلّی و بروز آنچه که در من وجود دارد.." نکته این نیست، زیرا نوع ابتکار این شخص هدفمند که ما دربارهٔ آن صحبت می‌کنیم عبارت از ابتکاری برای خلق یک جامعه، برای تشریک مساعی در بنای مدنیت است؛ صرفاً تجلّی و بروز ما فی‌الضمیر و قوای مکنون نیست. لذا شخص باید مراقب باشد که تا چه حدّ می‌تواند پیش برود. اگر قرار است ابتکار در جهتی خلاق هدایت شود، باید احساس نیرومند مسئولیت اجتماعی آن را همراهی کند. و این مستلزم موضع و طرز تفکر یادگیری است و این احتمالاً یکی از بزرگترین توانایی‌ها، یکی از بزرگترین نگرش‌هایی است که باید در اطفال و جوانان خود پرورش دهیم که نسبت به یادگیری طرز تفکر صحیح داشته باشند. طرز تفکر نسبت به یادگیری مستلزم صفات و ویژگی‌های چندی است که یکدیگر را تعدیل می‌کنند - شهامت اما در عین حال فروتنی، استقامت، عزم جزم. این مستلزم درک بسیار واضح و روشنی بین مرزها است، مرزهای بین آزادی و جواز، بین حقوق و مسئولیت‌ها. بدیهی است که این نمی‌تواند آن نوع ابتکاری باشد که از این فردی که احساس می‌کند کلّ عالم وجود توسط او خلق شده، نشأت بگیرد.

بنابراین، اطفال و جوانان ما موقعی که به آنها کمک می‌کنیم از ابتکار برخوردار شوند، باید مفهوم آزادی را که قبلاً ذکر کردیم، آن آزادی که در واقع تسلیم در مقابل اراده الهی است، درک کنند. و الا ما در جهان تعلیم و تربیت به راهی خواهیم رفت که یک مشت آدمهای پرخاشگر و متجاوز بار خواهیم آورد که هیچ امری آنها را از تلاش برای رسیدن به آنچه که می‌خواهند به نام ابتکار و به نام حقوق فردی به آن برسند، باز نخواهد داشت. ما میل نداریم افرادی داشته باشیم که صرفاً این سوی و آن سوی می‌نشینند تا کسی به آنها فرمان بدهد. فعالیت عنصر ضروری اخلاقیات است. بنابراین، این یک نوع خلّاقیت است، نوع بسیار پیچیده‌ای که باید یاد بگیریم که در فرایندهای تعلیم و تربیت اخلاقی خود آن را پرورش دهیم. چند فقره از بیانات حضرت ولی امرالله را برای شما زیارت می‌کنم. ایشان می‌فرمایند، "اهداف عالیّه و نیات خالصه اگرچه فی نفسه مستحسن و مطلوب اما یقیناً اگر با اقداماتی عملی و موازینی سلیم و صحیح حمایت نگردند، کفایت نمایند. عواطف عظیمه، نیات حسنّه کثیره و مساعی جمیله، اگر نتوانیم تمیز و تحدید قائل شویم و از هدایت جریان آنها به سوی مفیدترین مجهودات غفلت ورزیم، تأثیر و نفوذ زیادی نخواهند داشت."²⁴ لذا، انضباط به معنای اخصّ عبارت از اعطاء اجازه به خلّاقیتی است که هر فردی دارد، تا در مجاری صحیح به جریان افتد. ایشان همچنین می‌فرمایند، "حرّیت مفروضه فرد باید با مشاورات و ایثار متقابل و روح ابتکار و تهوّر باید به وسیله درک عمیقی از نهایت درجه ضرورت اقدام هماهنگ و وفاداری کامل تر نسبت به نیاز مشترک تعدیل گردد."²⁵ در واقع این ابتکار با وقف خود به هدف مشترک و طریقه‌ای جمعی و گروهی تقویت می‌گردد. اگر ابتکاری از نوع صحیح باشد و البته اگر ما نوع صحیح جامعه را نیز به وجود آورده باشیم، که اجازه دهد آن نوع ابتکار ظاهر و پدیدار گردد، در اثر حرکت جمعی دچار خمودت نخواهد شد.

حال به قابلیت دیگری می‌پردازیم که این شخص اخلاقی باید پرورش دهد و نظام تعلیم و تربیت اخلاقی ما باید به پرورش آن مساعدت نماید و آن عبارت از قابلیت تأسیس وحدت است. این احساس که شخص به وحدت نوع بشر ایمان داشته باشد، که من تعصّب نداشته باشم، که به همه عشق بورزم و کلّ را دوست داشته باشم یک موضوع است، و بناکننده و مؤسس وحدت شدن یک موضوع دیگر. این قابلیت تأسیس وحدت در هر جایی که شخص حضور دارد، مطلبی به مراتب پیچیده‌تر از آن قابلیت و توانایی است که صرفاً در جایی باشیم و بگوییم، بسیار خوب، من فکر می‌کنم جمیع نوع بشر قطرات یک بحرند و اوراق یک شاخسار و من واقعاً به آن معتقدم، بگذارید معتقد باشیم. حال، قابلیت تأسیس وحدت مستلزم جدّ و جهد مستمرّ و مداوم است. نمونه‌های آن عبارتند از نوع مفاهیم، نگرش‌ها، توانایی‌ها و مهارت‌ها.

²⁴ ترجمه - Bahá'í Administration, p. 87

²⁵ ترجمه - همان مأخذ

بدیهی است شخصی که مؤسس وحدت است باید مستمراً تلاش کند که بر تعصبات شخص خودش فائق آید. اما این کافی نیست. او باید ماهیت تعصب را درک کند و بعد به فراتر و بالاتر از آن حرکت کند. او باید برای از بین بردن تعصب به طور مداوم فعالیت کند. اما نباید علیه تعصب یا علیه کسانی که تعصب دارند خشمگین شود یا نفرت و بیزاری نشان دهد. او باید ضعف را درک کند، باید متواضع باشد و درک کند که، به هر حال، تعصب چیزی است که مردم خیلی به آسانی ممکن است در دامش گرفتار شوند. یعنی، برای خلاصی از تعصب باید سعی کرد و شهامت داشت. پس، بانی و مؤسس وحدت نمی تواند به هیچ یک از دو وجه قربانی تعصب گردد. او نمی تواند از این لحاظ که تعصب داشته باشد قربانی آن شود، و از این لحاظ نیز که نسبت به نوعی تعصب که نتواند هیچ چیز دیگری را ببیند، قربانی آن شود، چه که در این صورت نمی تواند برای از بین بردن تعصب به طریقی منظم و مؤثر فعالیت کند. بنابراین، این یکی از صفاتی یا یکی از توانایی های بانی و مؤسس وحدت است.

توانایی دیگر عبارت از توانایی شناسایی بعضی اصول است و هر زمان در هنگام بحث یا در مشورت یا در وضعیتی دیگر، بتواند بحث را به سطح اصلی ارتقاء دهد که رسیدن به وحدت آسانتر شود. و نیز این توانایی که هر زمان تعارض و اختلافی حادث شود، تشخیص دهد که چه امری ضرورت تام دارد و چه امری از اهمیت ثانوی برخوردار است، زیرا در این صورت رسیدن به وحدت آسان تر است. پس بانی وحدت این قابلیت را دارد که بگذارد مسائل ثانویه کنار روند تا در سطحی که واقعاً اهمیت دارد وحدت حاصل شود.

توانایی دیگر این بانی وحدت یا بگوئیم درک و برداشت دیگری که بانی وحدت باید داشته باشد این است که واقعاً سطوح مختلفی از وحدت وجود دارد و او باید بتواند در سطوح مختلف کار کند و سطوح مختلفی از وحدت را، بسته به این که مردم در کجا و چه سطحی قرار دارند، ترویج دهد. پایین ترین سطح وحدت عبارت از بردباری و تحمل است و اگر این همان سطحی باشد که افراد دیگر در آن قرار دارند، در این صورت بانی وحدت باید در آنجا و در آن سطح تحمل و بردباری کارش را شروع کند. اما نمی تواند با آن راضی و خشنود باشد، زیرا بعداً وحدت هدف وجود دارد، وحدت دیدگاه وجود دارد، وحدت تفکر وجود دارد، وحدت عمل وجود دارد و به این ترتیب ما باید یاد بگیریم که در جمیع این سطوح وحدت را ایجاد کنیم. فی المثل کافی نیست که جامعه بهائی وحدت هدف داشته باشد - هدف فتح روحانی عالم است. بلکه اگر وحدت دیدگان نسبت به جایی که شخص می خواهد برود وجود نداشته باشد، اگر وحدت اندیشه وجود نداشته باشد که شخص چگونه می خواهد برای اقدام حرکت کند، نفس هدف وحدت بخشیدن به نوع بشر ممکن است در مرحله نحوه مبادرت به اقدام موجب عدم اتحاد شود.

بنابراین، سطوح مختلف وحدت وجود دارد که مورد نیاز است و شما می‌توانید وحدت تفکر داشته باشید اما وقتی نوبت به اقدام می‌رسد، انواع مسائل دیگر رخ می‌گشاید و شما نمی‌توانید با هم کار کنید. پس بانی وحدت، این فرد اخلاقی باید قابلیت کمک به دیگران برای نیل به جمیع این سطوح وحدت را داشته باشد. همچنین، بانی وحدت باید شنونده بسیار ماهری باشد. باید مقصود مردم را و رای محدودیت‌های کلام و کلمات دریابد زیرا یکی از علل عدم اتحاد صرفاً عقب‌افتادگی همه ما است چه که ما نمی‌توانیم مقصود خود را بیان کنیم. آنچه که می‌گوییم به مراتب نامطلوب‌تر از آن چیزی است که در نظر داریم، آنچه که در نظر داریم معمولاً خیلی خوب است اما آنچه که بر زبان جاری می‌شود موجب اختلاف و تفرقه می‌شود. بنابراین، بانی وحدت باید قادر باشد و رای این امور را مشاهده کند تا بتوان به دیگران کمک کند نزد شما بیایند و ما مشاهده خواهیم کرد که وحدت اساسی از قبل در تفکرات آنها، در هدف آنها و در دیدگاه آنها وجود دارد. او باید کثرت و تنوع استعدادها را درک کند و قادر باشد عملاً به همه کمک کند که استعدادهای خود را بروز دهند، از این استعدادها استفاده شود و به همه کمک کند قوای مکنونه خود را در فرایندی از اقدام جمعی پرورش دهند، و به این ترتیب بتواند آن نوع وحدت را که ما درباره‌اش صحبت می‌کنیم، تأسیس کند. پس ملاحظه می‌کنید این وحدتی که ما از لحاظ این شخص اخلاقی در شرائط و قرائن اخلاقیات درباره آن صحبت می‌کنیم، از نوع درهم و برهم و به هم ریخته نیست، وحدتی بسیار هدفمند است و فرد اخلاقی ما باید بانی این نوع وحدت باشد.

قابلیت دیگر این فرد اخلاقی این است که باید از روابط سلطه‌جویانه فراتر برود. اگر شما به روابط بشری، اعم از رابطه بین دو فرد، دو دوست، در اکثر خانواده‌ها بین زن و شوهر، والدین و کودکان، و بعد به طبقات اجتماعی، نژادها، ملت‌ها، زنان و مردان و هر نوع تقسیم‌بندی که تصورش را داشته باشید، نگاه کنید، دو نوع را می‌توانید تشخیص دهید، روابطی که در عالم وجود دارد معمولاً مبتنی بر قدرت است. همیشه قدرت یک یا چند نفر بر دیگران است. اکثر روابط روابط سلطه‌جویانه است - کسی مسلط و دیگری تحت تسلط است و اکثر ما در طول زندگی یا مسلط یا تحت سلطه بوده‌ایم. ما بر کسانی مسلطیم و تحت سلطه دیگران هستیم و جهان به نحوی در طول تاریخش با این نوع روابط ادامه مسیر داده است. سیاست از لحاظی عبارت از علم کنترل سلطه است، نه از بین بردن سلطه، بلکه کنترل آن با هر وسیله‌ای، که بستگی دارد به این که مردم به چه نوع نظام سیاسی اعتقاد داشته باشند. حال، این فرد اخلاقی که ما در فرایند تعلیم و تربیتی که ذکر کردیم، درباره‌اش صحبت می‌کنیم، به نحوی باید به هر فردی از اوان طفولیت آموزش دهد و این قابلیت را پرورش دهد که ابتدا با سایر نفوس ارتباطی برقرار کند که رابطه قدرت نباشد. گاهی اوقات ضرورت پیدا می‌کند که به شخص کمک شود تا آن قابلیت را دارا شود که در

روابط خود نه تنها از روابط قدرت فراتر رود بلکه معنای سُلطه را دریابد و جمع قوا و جمع شرایط و اوضاعی را که به آن منجر می‌شود درک کند و باز هم بدون ادنی خشم و عصبانیت و غیره و غیره از آن فراتر رود و بتواند به نحوی فعالیت کند که آن روابط قدرت زائل گردد و مردم بیاموزند که روابطی از نوع دیگر که بیشتر ثمربخش می‌باشد، داشته باشند. این فی‌المثل توانایی تشخیص جمع اقدامات مخفی آن نفوسی است که سُلطه را توجیه می‌کنند. زیرا اکثر نفوس فکر می‌کنند سُلطه دیگران چندان بد نیست. غالباً مردم به این علت بر دیگران سُلطه می‌یابند که در ذهن آنها این وسیله‌ای است که آنها به شخصی که تحت سُلطه دارند نیکی می‌کنند و خیری می‌رسانند. بنابراین، جمع انواع فرضیات خفی در روابط سُلطه جویانه وجود دارد و این فرد اخلاقی باید بتواند آنها را تحلیل نماید و از آنها فراتر رود و باز هم نباید نسبت به آنها خشمگین شود، از آنها بیزار گردد، بلکه باید صرفاً آنها را درک کند به طوری که به طریقی خردمندانه علیه سُلطه مبارزه نماید.

مسأله برابری زنان و مردان در تعلیم و تربیت اخلاقی جایگاهی اتخاذ می‌کند تا این فراتر رفتن از سُلطه را بتوان تحلیل نمود و آموزش داد. زیرا اگر شخصی فی‌المثل سُلطه و برتری طبقات یا ملل یا نژادها و غیره را مد نظر قرار دهد، کودک معمولاً، در محیط بلافصل اطراف خود ممکن است در آن درگیر نشود. اگرچه برای اکثر مردم مدتی طول می‌کشد تا به سنی برسند که جامعه را در اوضاع و قرائنی وسیع‌تر مشاهده نمایند، اما دقیقاً در خانواده، از اولین ایام، مسأله برابری زن و مرد مطرح می‌شود و در این قضیه، استیلاي مرد بر زن به شیوه‌هایی ظریف تحقق می‌یابد. پس، از این لحاظ بهترین راه برای پرورش این قابلیت فراتر رفتن از امر سُلطه و فعالیت برای از بین بردن آن، تلاش از اوان کودکی است. آن اقدامات آموزشی و جمع آن مفاهیم آموزشی و غیره به تأسیس و تثبیت مفهوم کامل برابری زن و مرد در ذهن کودک، اعم از مذکر یا مؤنث، کمک می‌کند و اگر این امر در خانواده‌ای انجام شود، در این صورت شروع خوبی برای اشاعه بعدی آن در جامعه و تسری آن به اجتماع خواهد بود.

چهارمین قابلیت این فرد اخلاقی عبارت از قابلیت شرکت در مساعی جمعی است. بسیاری از مردم در تنهایی خیلی عالی هستند و وقتی که باید با دیگران در مساعی و طرح‌های جمعی مشارکت کنند به دردمر می‌افتند و صحبت کردن در خصوص شخصی اخلاقی به تنهایی، مفهومی ندارد. اخلاقیاتی که قبلاً درباره آن صحبت کردیم شرایط و قرائن اجتماعی بسیار نیرومندی دارد. پی بردن به این که چه کاری را می‌خواهیم انجام دهیم آسان است. اما پی بردن به این که چگونه می‌توانم در حصول هدفی مشارکت کنم، هدفی که جمعی است، کار آسانی نیست. این توانایی از مواردی است که باید آن را ایجاد کرد. توانایی و درک این که من باید اراده خود را در مقابل اراده جمعی ترک کنم. اما آن روی سگه این است

که اگرچه من این نکته را باید بگیرم و قبول کنم که باید اراده خود را در اراده جمعی فانی سازم، اما باید این صداقت و درستی را داشته باشم که چنانچه مشاهده کنم که جمع به کاری مبادرت می کند که از لحاظ اخلاقی درست نیست، آن را متذکر شوم. این صرفاً موضوع تسلیم نیست، بلکه مسأله این است که اگر من فردی اخلاقی هستم باید قیام کنم و تمام خطرات بیان این نکته را بپذیرم که جهتی که جمع ما بدان سوی حرکت می کند طبق معیارهای اخلاقی، کاری اخلاقی نیست و باید تغییر کند. لذا، این ترکیب ظریف است که توانایی محسوب می شود، یعنی ترک اراده و در عین حال صداقت و شهامتی که در آن مفهوم اخلاقیات که درباره اش صحبت می کنیم دخیل باشد. بعد، البته، قابلیت مشارکت در مجهودات جمعی مستلزم جمیع انواع مهارت‌های معاضدتی و همکاری است. نگرش معاضدتی به وضوح رقابت را رد می کند. حال، در جایی در این دنیای ما، مردم تصمیم گرفته اند که تنها از طریق رقابت می توانند به علو و سمو دست یابند. این بخشی از عقیده دنیا و صد در صد خطاست. در امر بهایی جایی برای رقابت نیست و شخص برای اعتلاء و ارتقاء نیازی به رقابت ندارد. آرمانهای به مراتب متعالی تر می توانند در شخص انگیزه ایجاد کنند. در واقع صرفاً یادآوری می کنم که حضرت بهاءالله در این خصوص می فرمایند، "ای پسر خاک براستی می گویم غافل ترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوق جوید. بگو ای برادران به اعمال خود را بیارید نه به اقوال."²⁶ این بنیان سرمایه داری است که، به نحوی، رقابت قوه ای است که جامعه را کنترل می کند. به این فقره از کلمات مکنونه نیز توجه نمایید، "یا أبناء الإنسان هل عرفتم لهم خلقناكم من تراب واحد لئلا يفتخر أحد على أحد و تفكروا في كل حين في خلق أنفسكم إذا ينبغي كما خلقناكم من شيء واحد أن تكونوا كنفس واحدة بحيث تمشون على رجل واحدة و تأكلون من فم واحد و تسكنون في أرض واحدة حتى تظهر من كينوناتكم و أعمالكم و أفعالكم آيات التوحيد و جواهر التجريد هذا نصحي عليكم يا ملأ الأنوار فانتصحو لتجدوا ثمرات القدس من شجر عز منيع."²⁷

چون حضرت بهاءالله طالب این امر بودند و در عین حال علو و سمو را نیز توصیه می فرمایند، این دو امر نمی تواند متناقض باشد. بنابراین، نمی تواند چنین باشد که راه وصول به علو و اعتلاء از رقابت عبور کند. بنابراین ما نباید با فرو کردن عبارت "به فلائی نگاه کن، ببین چقدر از تو بهتر است، می خواهی از او عقب بمانی؟" نمی خواهی بهتر از آن یکی باشی؟" در ذهن آنها از همان ابتدا، به تعلیم و تربیت فرزندانمان مبادرت نماییم. ما باید در نظام تعلیم و تربیت خود از رقابت دوری کنیم.

²⁶ کلمات مکنونه فارسی، فقره ۵

²⁷ کلمات مکنونه عربی، فقره ۶۸

قابلیت دیگر این شخص اخلاقی عبارت از قابلیت مشاهده اخلاقیات نهفته و زیربنایی در هر گزینشی است که انجام می‌دهد. در حیات فردی ما به طور مداوم دست به انتخاب می‌زنیم - تصمیم می‌گیریم تحصیل کنیم، تصمیم می‌گیریم کجا برویم، تصمیم می‌گیریم چه کسانی دوستان ما باشند، درباره ازدواج تصمیم می‌گیریم. هر دقیقه از زندگی ما با اخذ تصمیم‌ها و انتخاب‌ها همراه است. ما گزینش می‌کنیم. قابلیت مشاهده این گزینش‌ها تقریباً همیشه به عنوان گزینش‌های اخلاقی، امری است بسیار بغرنج، بسیار مشکل که باید در این نظام اخلاقی ایجاد شود. مثالی در این مورد ذکر می‌کنم. اندیشیدن به علم و تکنولوژی که یکی از عناصر و اجزاء اصلی تشکیل‌دهنده چیزی است که ما مدرن می‌خوانیم و درباره فرایندهای مدرنیزاسیون (یا تجدّدگرایی) فکر می‌کنیم. حال، اکثر ما نوعی پرورش یافته‌ایم که فکر می‌کنیم هر آنچه مدرن است، خوب است. مدرن و خوب مترادفند، سنتی و بد هم مترادفند. حال، پول زیادی در این جهان برای رساندن این مفهوم به تمام جهان در میان تمام مردم هزینه شده و آن را توسعه می‌نامند. بهائیان می‌گویند، بسیار خوب، یک دقیقه صبر کنید، ما به این اعتقاد نداریم. نکته واقعاً این است که تکنولوژی تکنولوژی است و علم علم است. این شخص اخلاقی است که آن را درست مورد استفاده قرار می‌دهد یا غلط. این بدیهی و صحیح است. من فکر می‌کنم این شخص اخلاقی دارای این قابلیت هست که به این موارد بیندیشد و با تکنولوژی مشخصی همراه نشود. موضوع فقط استفاده از تکنولوژی یا صرفاً دنبال کردن هر علمی نیست. حال، انتخاب یک ملت، یک دولت برای وارد کردن تراکتور به کشور ممکن است گزینشی غیر اخلاقی باشد. فی‌المثل، اگر وارد کردن تراکتور در مرحله بسیار زودرس در الگوهای زندگی روستاییان به نحوی اثر مخرب داشته باشد که زندگی آنها را نابود کند؛ فی‌المثل، در کشوری که توزیع زمین بسیار نابرابر باشد، و زارعین خود کفا به قطعات کوچکی از اراضی دسترسی داشته باشند، نفوسی که مقادیر زیادی زمین دارند، همه چیز مانند تکنولوژی، علوم نوین، دانش، بازار در اختیار داشته باشند، هر آنچه که شما وارد کنید و در اختیار قدرتمندترین نفوس، که بر نفوس ضعیف‌تر و کوچک‌تر سلطه دارند، قرار دهید، به آنها قدرتی به مراتب بیشتر می‌بخشید تا بر ضعیف‌ترها بیش از پیش تسلط پیدا کنند. زیرا، این مردم حداقل بدون تراکتور این فرصت را داشتند که از طرفی در مزارع بزرگ کار کنند و نیز بدون تراکتور قابلیت تولید هزار هکتار فقط، فرض کنیم، به مراتب بیشتر از قابلیت تولید یک هکتار بود اما با تراکتور ناگهان تولید ممکن است به ده هزار برابر برسد. این گزینش تکنولوژی غیر اخلاقی بود زیرا در ایجاد بی‌عدالتی دخیل بود. در اینجا هم من نگفتم که تراکتور غیر اخلاقی است. در این قضیه این گزینش ضعیفی بود. در کشور دیگری ممکن است گزینش بسیار خوبی باشد. این یک سطح است.

می‌توانست چنین باشد که در جامعه‌ای اخلاقی حتی گزینه‌های مربوط به توسعه تکنولوژی گزینه‌های اخلاقی باشند. بنابراین این دقیق نیست که تمام تکنولوژی خوب باشد و بعد ما تصمیم بگیریم که از آن استفاده کنیم یا خیر. و بنابراین شخصی اخلاقی یعنی کسی که ما سعی داریم تعریف کنیم، در هر سطحی که مشغول فعالیت است، باید قابلیت مشاهده و تحلیل را داشته باشد. همه کس در وزارتخانه در مقامی نیست که به اتخاذ تصمیم پردازد اما ما در زندگی خود به گزینه‌های کوچکی در زمینه تکنولوژی می‌پردازیم. بنابراین، در واقع قابلیت این فرد اخلاقی برای درک رابطه بین فرد بشر و محیط زیست و نحوه مراقبت از محیط زیست و نحوه استفاده منطقی از منابعی که محیط زیست در اختیار ما می‌گذارد، باز هم، قابلیت بسیار پیچیده‌ای است. عاشق طبیعت بودن امر چندان سهل و ساده‌ای نیست. وقتی معده شما پر باشد، راحت زندگی کنید، می‌گویید، "آه، چرا آنجا آن درختان را قطع می‌کنند؟" آنها در آنجا درختان را قطع می‌کنند چون آنها می‌دانند که در غیر این صورت خواهند مرد. تمام اینها عناصر بسیار مهمی در پیشرفت و آموزش فردی هستند که کارگر خوبی است اما نه این که شب و روز کار کند تا پول بیشتری نصیبش شود، بلکه در امور جامعه مشارکت داشته باشد و در کارهای داوطلبانه شرکت کند. او بر این نکته نیز واقف است که چه مقدار باید کسب کند، چگونه می‌تواند از اوقات فراغتش استفاده کند، و چگونه از عهده کارها بر آید.

بعد، یک قابلیت دیگر را که مایلم ذکر کنم عبارت از قابلیت مشارکت در مشاورات است و این قابلیت مهم و بزرگ و مستلزم مهارت‌های بسیاری است؛ مستلزم نگرش‌ها و صفات بسیاری است. شما بیانات مبارکه‌ای را که به صفات و مهارت‌های مزبور اشاره دارند می‌دانید. ما توانستیم در خصوص توسعه صفات و سجایای روحانی، متنی به مراتب بزرگ‌تر از صرفاً فهرستی از فضیلت‌ها را مورد بررسی قرار دهیم و فقط به این اکتفا نکنیم که بگوییم، بسیار خوب، تعلیم و تربیت عبارت است از این ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶؛ اینها فضیلت‌هایی هستند که شما باید بدانید. ما شرائط و قرائن تاریخی عرضه کردیم، قرائن تحوّل در افراد و تحوّل اجتماعی و امیدوارم صرفاً با مثالهایی که زدم - چون هر موردی را که ذکر کردم مثالی برای آن آوردم - شخص اخلاقی باید بتواند بعضی امور را انجام دهد، باید گزینه‌هایی داشته باشد و مستمراً عاملی فعال باشد که در توسعه دهها و دهها قابلیت، هر یک با نگرش‌های خاص خود، دخیل باشد.

موقعی که به تأسیس مدارس بهائی در سراسر جهان می‌پردازیم، موقعی که سعی می‌کنیم بیانیه‌هایی درباره اخلاقیات به جهان بدهیم، باید مجدداً درباره خودمان فکر کنیم، درباره کلاس‌های اطفالمان، درباره خانواده‌هایمان، نحوه پرورش کودکانمان ببینیم. این کار حداقل عظمت آنچه که ما

درباره آن می‌اندیشیم و آنچه که باید انجام دهیم به ما نشان می‌دهد و بدیهی است آثار حضرت بهاءالله برای جمیع اینها جواب دارد.

موقعی که مسأله اخلاقیات، اخلاقیات تحوّل با قوانین اخلاقی و معیارهای عملی جدید را بررسی و درباره آن شروع به صحبت می‌کنیم، نیاز به اخلاقیات مضاعف منطبق با نیازهای زمان خود را، با توجه به این نکته که در زمان بسیار خاصی قرار داریم، احساس می‌کنیم. الآن زمانی است که نوع بشر مرحله صباوت را ترک می‌کند و وارد مرحله بلوغ می‌شود که در طی آن نوع بشر باید تمام رفتارها، اندیشه‌ها، مفاهیم کودکی را بالمره ترک کند و صفات و سجایای بزرگسالی را کسب نماید. ما درباره فرد هدفمند صحبت کرده‌ایم. ما سعی کردیم اخلاقیات را بر حسب هدفی دوگانه، تعریف کنیم؛ حسّ هدفمندی، هدفی که از یک طرف به توسعه قوای مکنون و استعدادهای بالقوه و نیز سجایای روحانی خود فرد مربوط می‌شد و از طرف دیگر به توسعه جامعه و مشارکت در مدنیت دائم‌التساع و در حال ترقی مداوم ارتباط داشت. ما در این خصوص که حسّ هدفمندی چگونه باید به وسیله تعدادی از قوا شکل بگیرد صحبت کردیم و مثال‌هایی از این قوا عرضه نمودیم. بعد، مرتبه قبل، درباره قابلیت‌هایی که این شخص اخلاقی که اساساً به تغییر و تحوّل و نه حفظ موجود علاقمند است، قابلیت‌هایی که او باید دارا باشد صحبت کردیم و از جمله این قابلیت‌ها، درباره ابتکارها، توانایی تأسیس وحدت، مشارکت در مجهودات جمعی و تعدادی از سایر قابلیت‌ها بحث کردیم. حال، در تمام این مدّت گفتیم که این اخلاقیاتی که ما در متن تحوّل درباره آن صحبت می‌کردیم باید نهایتاً مبتنی بر سجایای روحانی باشد و این که در قلب تعلیم و تربیت اخلاقی فرایند تعلیم و تربیت روحانی قرار داشت و این که در قلب اخلاقیات، روحانیت قرار گرفته بود.

بنابراین، بعد از آن که درباره بسیاری از نکاتی که موجد شرائط و قرائن این روحانیت می‌گردند صحبت کردیم، اینک می‌خواهیم مجدداً به بررسی بسیار مختصر کلّ مسأله توسعه صفات و سجایای روحانی بپردازیم. بدایتاً به ذکر چند مفهوم کلی درباره سجایای روحانی می‌پردازم و بعد چند مثال درباره برخی از صفاتی که لازم داریم بیان خواهیم کرد. فکر می‌کنم تا به حال فهمیده‌ایم که این صفات روحانی وجود حقیقی ما هستند و این که توسعه اینها بسیار حائز اهمیت است. به عبارت دیگر، در میان تمام آنچه که در این دنیا وجود دارد، این صفات روحانی مواردی هستند که روح ما را تعریف می‌کنند و مواردی هستند که ما با خود در سفر ابدی به سوی خداوند با خویش می‌بریم. بسیاری از آنچه که درباره اش صحبت کردیم و بسیار مهم بودند - مدنیت و سهم ما در آن، توانایی‌های ما، مهارت‌های ما و هر چیز دیگر - شخص واقعی کسی با ترکیبی از آن مجموعه صفات روحانی است که ما در این جهان پرورش داده‌ایم. این سجایای روحانی آیات الهی در وجود ماست. اینها نشانه‌هایی از صفات الهی است که در آینه

روح ما منعکس می‌شود. بنابراین، بر خلاف اکثر نظریه‌های تعلیم و تربیت اخلاقی، تعلیم و تربیت اخلاقی برای بهائیان نمی‌تواند صرفاً یک مسأله رفتاری یا مسأله آسایش و رفاه باشد - اگر شما به این طریق رفتار کنید، شادمان‌تر خواهید بود و اگر این کار را یا آن کار را انجام دهید، جامعه بهتر خواهد شد. جمیع این موارد واجد اهمیتند اما در عین حال این نکته برای ما مهم و اساسی است که تشخیص دهیم که در سطحی به مراتب اساسی‌تر و بنیادی‌تر یا در سطحی به مراتب عمیق‌تر، جمیع این موارد کم و بیش از اهمیت ثانوی برخوردارند و در قلب موجودیت ما فرصت پرورش صفات روحانی قرار دارد. یعنی واقعیت وجود ما و واقعیت موجودیت ما که پایدار خواهد بود. موقعی که درباره این مسأله روحانیت و توسعه سجایای روحانی به تفکر و تعمق می‌پردازید، عملاً به مطالعه نظریه‌های مختلف و مفاهیم تعلیم و تربیت اخلاقی مشغول شوید، مشاهده خواهید کرد چقدر این مورد متفاوت است و عملاً چه تفاوتی را سبب می‌شود و ما نهایتاً با مبادرت به آن به کجا خواهیم رسید. توسعه این صفات روحانی موضوع واقعی هستند. شما از کثرت صفحاتی که مردم درباره فلسفه اخلاق نوشته‌اند متحیر خواهید شد و جمیع این موارد را آنها قرن‌ها و عصرها گفته‌اند و اینها موجب آشفته‌گی ذهنی خواهد شد مگر آن که شخص نقطه نظر بسیار واضح بهائی و هدف واقعی زندگی ما را که حضرت بهاء‌الله به ما فرموده‌اند حفظ کند. بنابراین، این یک وجه از کل مسأله اخلاقیات و روحانیات است.

نکته دیگر این است که بنا به دلیلی در توسعه سجایای روحانی، موضوع مورد توجه و علاقه عبارت از "علو و سمو" است. جمیع شما این فقره از آثار حضرت عبداله‌اء را زیارت کرده‌اید که می‌فرمایند، "ما یلم ممتاز باشید. بهائیان باید از سایرین ممتاز باشند اما این امتیاز نباید منوط به ثروت باشد، که از سایرین ثروتمندتر و مرفه‌تر باشند. امتیازی که در نظر دارم امتیازی عادی نیست؛ امتیاز علمی، صنعتی و تجاری نیست. من برای شما امتیاز روحانی طلبم. یعنی، شما باید در اخلاق، در محبت الهی، نفوسی برجسته و ممتاز باشید؛ شما باید به علت محبت به جامعه، به علت اتحاد و اتفاق، به علت عشق و عدالت ممتاز باشید. باری، شما باید در جمیع فضائل عالم انسانی، به علت وفا و خلوص، به علت عدالت و درستی، به علت ثبات و استقامت، به علت اعمال انسان‌دوستانه و خدمت به عالم انسانی، به علت محبت به جمیع افراد بشر، به علت اتحاد و اتفاق با جمیع مردم، به علت ازاله تعصبات و ترویج صلح عمومی ممتاز باشید. نهایت آن که شما به علت نورانیت آسمانی و کسب مواهب و فیوضات الهیه ممتاز از سایرین خواهید شد. من این امتیاز را برای شما طالبم. این باید نقطه امتیاز در میان شما باشد."²⁸

بنابراین طبق بسیاری از بیانات مبارکه حضرت عبداله‌اء مانند آنچه که نقل شد و نیز بیانات حضرت بهاء‌الله، مجهودات ما برای توسعه صفات روحانی باید به سوی کسب امتیاز و حصول سمو و علو

²⁸ ترجمه - خطابه ۱۵ ژوئن ۱۹۱۲ در نیویورک در صفحه ۱۹۰ *Promulgation of Universal Peace*

هدایت شود. وقتی مسأله علو و کمال در روحانیات مطرح می‌شود گاهی اوقات این گونه بیان می‌گردد که تلاش برای حصول کمال و سمو چگونه با تعلیم امری مربوط به وجوب رعایت اعتدال مربوط می‌شود. اعتدال چیست؟ آیا اعتدال به نحوی نیمی از کمال است؟ آیا اعتدال همیشه نقطه‌ای فی مابین امور است؟ این نقطه نظری بسیار اشتباه است. بنابراین، وقتی درباره تلاش برای حصول علو و سمو در محبت صحبت می‌کنیم، یعنی به طور مداوم میزان عشق و محبت را افزون سازیم، بعد کسی می‌آید و می‌گوید "آیا باید معتدل و میانه‌رو باشیم؟" اگر ما درباره عدالت و این که چگونه باید تلاش کنیم تا هر روز منصف‌تر و عادل‌تر گردیم، صحبت کنیم، کسی خواهد گفت، "آه، پس اعتدال چه می‌شود؟" گویی، مشاهده می‌کنید که، اعتدال نیمی از عدالت، نیمی از محبت، نیمی از مهربانی، نیمی از بخشندگی است و انگار چیزی به نام محبت بیش از حد، عدالت بیش از حد، عفو و غفران بیش از حد، رحمت بیش از حد وجود دارد. این کاملاً خطاست. آنچه که ما باید درباره صفات روحانی درک کنیم این است که آنها فی نفسه یکدیگر را تعدیل می‌کنند. اگر فی‌المثل محبت و عدالت را در نظر بگیریم یا سه صفت محبت، عدالت و انقطاع را مد نظر قرار دهیم، این بدان معنی نیست که باید نیمی از عدالت را، نیمی از محبت را و نیمی از انقطاع را رعایت کنید و به این وسیله اعتدال را رعایت کرده باشید. محبت و عدالت یکدیگر را تعدیل می‌کنند. انقطاع و عدالت هم‌دیگر را تعدیل می‌کنند. آنچه را که محبت بیش از حد تلقی می‌کنید عبارت از محبت بدون آن دو مورد دیگر است. چیزی به نام محبت بیش از حد وجود ندارد که بگویید دیگر محبت بس است، خیلی محبت کردم. خیر، بیشتر محبت کنید اما کیفیت عدالت خود را نیز افزایش دهید و منقطع‌تر باشید. آنها یکدیگر را تعدیل خواهند کرد و به این ترتیب شما به اعتدال واصل می‌شوید. بنابراین اعتدال به نوعی کوچکترین مخرج مشترک نیست. عملاً در حد بسیار بالایی از علو و کمال، اعتدال حاصل می‌شود. اعتدال و میان‌حال و معمولی بودن مترادف نیستند، اما در نظر بسیاری از ما مترادف شده‌اند. لذا گاهی می‌شنویم گفته می‌شود، خیلی فداکاری نکن، بیش از حد خودت را وقف امر نکن، بیش از حد محبت نکن، اینقدر منقطع و دقیق نباش. اگر کسی برخیزد و درباره انقطاع صحبت کند - حُب، یک لحظه صبر کن، آیا این کاری که می‌کنی اینطور نیست که بر تو تأثیر بگذارد و تو دیگر روی زمین راه نخواهی رفت و به درد هیچ کار دیگری نخواهی خورد؟ ما باید خیلی دقت کنیم که در فرایندهای تربیت اخلاقی خود، کودکان و جوانان را به نحوی تربیت نکنیم که به نام اعتدال، میانه‌حال و عادی بار بیایند. جمیع صفات و سجایا را در آنها مطابق ظرفیت و استعدادشان، در اعلی درجه کمال که ممکن باشد، پرورش دهید. لذا، اگر این را درک کنیم، به وضوح می‌بینیم که از لحاظ ادراکی و عقلی یکی از بزرگترین مشکلات و معضلات برای نظام تعلیم و تربیت اخلاقی درک این نکته است که صفات

مختلف چگونه با یکدیگر تعامل دارند، چگونه یکدیگر را تعدیل می‌کنند، چگونه به یکدیگر کمک می‌کنند. این مانند سعی در درک عالم وجود بسیار پیچیده‌ای است که ساکنین آن اشیاء یا افراد بشر یا نبات یا چیزی مانند آن نیستند، بلکه جهانی است که ساکنین آن عبارت از صفات و سجایای روحانی‌اند. یکی از ساکنین عدالت خوانده می‌شود، دیگری محبت، دیگری عفو، دیگری صداقت، دیگری امانت. این دنیای بسیار پیچیده‌ای است که روح جمیع صفات در آن با یکدیگر تعامل دارند. ما باید این عالم روحانی را درک کنیم. دنیایی روحانی به مفهومی معین درون هر یک از ما وجود دارد. این دنیایی است که در باطن هر یک از ما موجود است، داخل هر یک از ارواح ما و کسی چه می‌داند شاید خارج از وجود ما هم وجود داشته باشد. بیان بسیار زیبای حضرت بهاء‌الله را به خاطر آورید که وقتی در باغ رضوان جالس بودند و به سمت راست خویش نگاه کردند و موجود بسیار زیبایی را دیدند. این موجود امانت بود. امانت ایستاده بود و می‌گفت من امانت هستم و درباره زیبایی‌اش و خیلی از موضوعات دیگر صحبت کرد.²⁹ لذا، آنچه که سعی دارم بگویم این است که این صفات روحانی واقعیت دارند.³⁰ آنها واقعیات روحانی هستند که وجود دارند و این مسأله دیگر و خط فکری دیگری است که شخص باید در سطحی عرفانی به آن بپردازد. اما برای نظام تعلیم و تربیت اخلاقی که بهائیان در طی دهه‌ها و سده‌های آتیه ایجاد خواهند کرد، درک صفات روحانی و تعامل آنها با یکدیگر و نحوه تأثیر آنها بر افراد بشر و آنچه آنها در درون روح هر یک از ما انجام می‌دهند، چگونه نفس ما را شکل می‌بخشد و نحوه تأثیر آنها بر عواطف، افکار، مفاهیم، رفتار ما و غیره، درک خواهد شد. تا آنجا که ما می‌دانیم جمیع نظریه‌های رایج روانشناختی دارای دیدگاهی مادی هستند. مادام که درک انسان میسر نشده، این روانشناسی ضرورتاً نادرست است؛ و درک روح انسانی باید تا حد زیادی از طریق درک صفات روحانی حاصل شود، یعنی صفات و سجایای روح. بدیهی است که روانشناسی مادی آشکارا از نگاه کردن به آن ابا می‌کند. این بدان معنی نیست که روانشناسی خوب نیست و نباید آن را تحصیل کرد. بلکه به علت محدودیت‌های علم، هیچ امکانی برای

²⁹ توضیح مترجم: بیان مزبور در مقدمه لوح مبارک اشراقات (مجموعه اشراقات، ص ۷۲) و نیز طراز چهارم از لوح طرازات (همان، ص ۱۵۲) مندرج است، "أنا قصدنا يوماً من الأيام جزيرتنا الخضراء ... توجّهنا الى اليمين رأينا ما لا يتحرك القلم على ذكره ... ثمّ اقبلنا الى اليسار شاهداً طلعة من طلعات الفردوس الاعلى قائمة على العمود من النور و نادت بأعلى النداء يا مالأ الأرض و السماء أنظروا جمالی و نوری و ظهوری و اشراقی تالله الحقّ أنا الأمانة و ظهورها و حسنها و أجر لمن تمسك بها و عرف شأنها و مقاما و تشبّث بذيلها أنا الزينة الكبرى لأهل البهاء..."

³⁰ توضیح مترجم: شاید یک مثال دیگر در کتاب الصدق از قلم جمال قدیم الهی نازل شده باشد که توصیه می‌فرمایند صدق را در چنگالهای کذب رها نکنید و نباشید از ظالمین، "يا معشر البشر اني جنتكم من لدى الصدق الأكبر لأعرفكم علوه و سموه و جماله و كماله و مقامه و عزته و بهائه... اياكم يا قوم أن تدعوه تحت مخالب الكذب خافوا الله و لا تكونوا من الظالمين." (گلزار تعالیم بهائی، ص ۲۰۵)

یافتن بینش‌های واقعی نسبت به افراد بشر وجود ندارد گو این که بسیاری از نکات را می‌تواند دریابد؛ بسیاری از مسائل را می‌تواند حل کند، اما، تا وقتی که از قبول واقعیت انسان و مطالعه صفات واقعی انسان امتناع می‌کند، نمی‌تواند نسبت به تعلیم و تربیت اخلاقی بینشی پیدا کند.

حال، فکر می‌کنم علاوه بر این ما باید در عین حال نظامی از تعلیم و تربیت اخلاقی، نظام اندیشه یا چارچوبی را در نظر بیاوریم که برای بررسی موضوع عملی در مورد تعلیم و تربیت اخلاقی که باید تعاملات صفات روحانی و نیز شیوه‌ای را که آنها می‌توانند توسعه یابند و شخص را لحاظ روحانی ترقی و تعالی دهند، مد نظر قرار دهد، به ما کمک کند. البته، آنها باید رابطه بین صفات روحانی با قابلیت‌هایی را که قبلاً ذکر شد لحاظ کنند. زیرا اگرچه ما اطمینان داریم که، همانطور که قبلاً ذکر کردیم، ارتقاء صفات روحانی هدف زندگی ما در این عالم است، ما باید برای ترقی و توسعه آنها به این جهان بیایم. لذا باید به نحوی ملاحظه کنیم بینیم که رابطه این صفات روحانی با توانایی ما برای مبادرت به اقدام چیست. فی‌المثل، یکی از صفات روحانی عبارت از عدالت است و یکی از قابلیت‌ها قابلیت فراتر رفتن از سُلطه‌جویی‌هاست. اگر من به صفت عدالت متصف نشده باشم، چگونه می‌توانم از سُلطه‌جویی فراتر روم. پس این مواضع با هم مرتبطند. هر آنچه که ما گفتیم ما را به نحوی از نقطه نظری بسیار گسترده به تمرکز بر صفات روحانی رساندند، اما در میان جمیع اینها ارتباط‌هایی وجود دارد. نظام تعلیم و تربیت اخلاقی باید جمیع این ارتباط‌ها، تعامل‌ها و روابط را مورد مطالعه قرار دهد. چندصد سال قبل ما چنین نظامی نداشتیم اما می‌توانیم موارد جدیدی را کشف کنیم تا هر نسل بتواند بهتر و اخلاقی‌تر از نسل گذشته شود.

حال به بعضی از این صفات نگاه می‌کنیم. مهم‌ترین نظر این است که واسطه اساسی که صفات روحانی درون آن می‌توانند پرورش پیدا کنند عبارت از محبت به همان مفهوم آب به عنوان واسطه‌ای است که ماهی می‌تواند در آن زندگی کند. واسطه‌ای که روح بتواند درون آن وجود داشته باشد و رشد کند، محبت است. آب را از ماهی بگیرد، دیگر حیاتی وجود نخواهد داشت. محبت را از روح بگیرد، زندگی زائل خواهد شد. از آثار مبارکه این نکته کاملاً واضح و مفهوم است.³¹ ما می‌دانیم که محبتی کاملاً فراگیر وجود دارد که از خداوند ساطع می‌شود و خود را در جمیع اشیاء ظاهر می‌کند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند وقتی ما پدیده عالم وجود را مشاهده می‌کنیم، درمی‌یابیم که محوری که حیات حول آن گردش می‌کند، محبت است، در حالی که محوری که مرگ و فنا حول آن گردش می‌کند، خصومت

³¹ توضیح مترجم: شاید اشاره ناطق به این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء باشد که می‌فرمایند، "المحبة هی الفیض الروحانی، المحبة هی النور الملکونی، المحبة هی نفات روح القدس فی الروح الإنسانی ... المحبة هی سبب الترقی لکل انسان نورانی..." (گزار تعالیم بهائی، ص ۲۵۸) - "به محبت الله انسان حیات ابدی می‌یابد." (همان، ص ۲۵۶) - "اگر محبت الهی نبود هیچ کائناتی به ساحت وجود قدم نمی‌نهاد..." (همان، ص ۲۵۴)

و نفرت است.^{۳۲} به عالم جماد توجه می‌کنیم. در اینجا مشاهده می‌کنیم اگر قوه جاذبه بین ذرات وجود نداشته باشد، ترکیب ماده میسر نیست. قوه جاذبه در عالم جماد عبارت از محبت است. بعد، به ما می‌فرمایند که چگونه در عالم نبات، قوه نامیه به این محبت افزوده شده، و در عالم حیوان قوه حساسه اضافه شده و بعد به عالم انسان می‌رسیم. در اینجا در می‌یابیم که تمام مراتب تجلی محبت در عوالم جماد، نبات و حیوان موجود است و بعلاوه وقوف قطعی و مطمئن به انجذابات وجود دارد. به این معنی که انسان حائز مراتب انجذابی است که آگاهانه و روحانی است. در اینجا ترقی و پیشرفتی بی‌اندازه در عالم انسان صورت گرفته، حساسیت‌های روحانی حاصل شده و محبت در اعلی درجه وجود دارد و این سبب حیات انسان است.

حضرت عبدالبهاء در بیانی دیگر تفاوت بین اشکال محدود محبت و محبت نامحدود در عالم انسان را بیان می‌فرمایند و به محبت ما که تجلی این محبت جامع و فراگیر در جمیع مراتب وجود در عالم انسان است ناظر هستند. اکثر انواع محبتی که داریم محدود است. ایشان درباره محبت در خانواده، محبت به دوستان، محبت به وطن، محبت به نژاد صحبت می‌کنند و می‌فرمایند که جمیع اینها محبتند و به نحوی تجلی این محبت جامع و فراگیرند اما محدود هستند.^{۳۳} بعد، می‌فرمایند که جمیع این انواع محبت ناقصند. بدیهی است که پیوندهای محدود مادی برای بیان رسا و بسنده محبت عمومی کافی نیست. محبت عظیم و غیرخودخواهانه به عالم انسانی به وسیله هیچ یک از پیوندهای ناقص خودخواهانه حاصل نمی‌شود. این یک محبت کامل امکان‌پذیر به جمیع نوع بشر است و تنها به وسیله روح الهی قابل حصول است. هیچ قوه دنیوی نمی‌تواند محبت عمومی را تحقق بخشد. باید همه در این قوه محبت الهی متحد شویم. باید همه بکوشیم در پرتو شمس حقیقت رشد و نمو داشته باشیم و این محبت نورانی را به جمیع انسانها بتابانیم. بلکه باید قلوب آنچنان متحد شود که بیش از پیش بر لمعان محبت نامحدود متمرکز گردد. در قلب این تعلیم و تربیت امکان‌پذیر روحانی اطفال و جوانانمان باید سعی در پرورش استعداد عشق ورزیدن، منعکس کردن محبت الهی و استعداد برخورداری از محبت نامحدود باشد. پرورش محبت خودخواهانه و محدود در اطفال بسیار آسان است. متوجه ساختن محبت به خودمان و یا سایر چیزها به خاطر نفس یا ارضاء نفس

^{۳۲} توضیح مترجم: شاید اشاره به این بیان حضرت عبدالبهاء باشد: "اگر در ممالک و اقالیم آفاق سیر نمائید از جهتی آثار خراب و دمار مشاهده کنید و از جهتی مآثر مدنیت و عمار ملاحظه فرمائید. اما خراب و ویرانی آثار جدال و نزاع و قتال است ولی عمار و آبادی نتایج انوار فضائل و الفت و وفاق ... چون در جمیع عالم سیر و سیاحت نمائی آنچه معمور است از آثار الفت و محبت است و آنچه مطمور است از نتایج بغض و عداوت. .. هر الفت و ترکیب در بین عناصر سبب حیاتست و اختلاف و تحلیل و تفریق سبب ممات ... آنچه سبب ائتلاف و تجاذب و اتحاد بین عموم بشر است حیات عالم انسانی است و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است علت ممات نوع بشر است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صفحات ۳۱۶-۳۱۴)

^{۳۳} توضیح مترجم: بیان مبارک در صفحات ۳۶-۳۵ جلد ثانی بدایع الآثار مندرج است. به صفحه ۲۵۵ گزار تعلیم بهائی نیز مراجعه کنید.

بسیار آسان است. متأسفانه اکثر روابطی که ما محبت می‌نامیم در همان طریق است. وقتی شما نهایتاً بیشتر محبت را تحلیل می‌کنید، مشاهده می‌کنید که نفس در نهایت قدرت در آن حضور دارد. من این شخص را دوست دارم زیرا این شخص نهایتاً این یا آن کار را برای من انجام می‌دهد. ما ممکن است بسیار آزموده و فرهیخته باشیم. موضوع این نیست که این شخص به ما پول یا اشیاء مادی می‌دهد بلکه به نحوی بعضی انگیزه‌هایی را که ممکن است ما داشته باشیم ارضاء نماید یا او باعث شود ما احساس اهمیت کنیم. نیازهای ما به نحوی وارد محبت می‌شوند. من فکر نمی‌کنم که این ضرورتاً غلط است یا این که کسی می‌خواهد بگوید ما باید هیچ نیازی نداشته باشیم یا نباید نیازی به عشق ورزیدن داشته باشیم.

اما بنا به بیان حضرت عبدالهء جمع این مظاهر محبت باید مظاهر آن محبت نامحدود عمومی باشند. بنابراین، معضل ما در اینجا دشواری القاء محبت نامحدود به فرزندان، و کمک به آنها برای پرورش و اظهار محبت نامحدود است. بیان مبارکی که زیارت کردیم به وضوح نشان می‌دهد که وجود محبت جامع و فراگیر در انسان خود را در نوعی محبت که مستلزم آگاهی است، ظاهر و بارز می‌سازد. بنابراین محبت و معرفت ارتباط بسیار نزدیکی با یکدیگر دارند. این تقسیم که بین قلب و ذهن ایجاد شده یکی از احمقانه‌ترین مواردی است که می‌توان تصور کرد. منبعث از جامعه‌ای بسیار آشفته و سرگردان است که نمی‌داند با قلب خود یا با ذهن خود چه کند. آنها آنچنان متحیر و سرگردانند که اصلاً نمی‌دانند کدام کدام است. بنابراین چیزی را به عنوان قلب و چیز دیگری را به عنوان ذهن و روان تعبیر کرده‌اند و به نحوی این دو در مبارزه مداوم با یکدیگرند. معرفت بر محبت می‌افزاید. معرفت الهی، معرفت صفات الهی، معرفت مظاهر ظهور الهی بر محبت نسبت به مظهر ظهور الهی و محبت نسبت به خداوند می‌افزاید. بنابراین وقتی گاهی به خودمان می‌گوییم، تو مجبور نیستی چیزی راجع به خدا بدانی، نادرست است، ما نیاز داریم که درباره خدا بیشتر و بیشتر بدانیم. هر چه بیشتر بدانید، بیشتر باید به او، به ماهیت روح و تمام چیزها و جمیع اسرار وجود عشق بورزیم. بنابراین، اگر یکی از قوا را به خاطر داشته باشید که ما به نتیجه رسیدیم باید این هدفمندی فرد اخلاقی را شکل بدهد در واقع عشق به معرفت بود و در اینجا دیگر بار عامل ارتباط، عشق است. حال آنچه که ارتباط بسیار نزدیکی با عشق و معرفت دارد، ایمان است. منبع و منشأ ایمان، ایمان به خداوند و ایمان به مظاهر ظهور او و ایمان مطلق به رحمت الهی است. روح انسانی، بدون ایمان به رحمت او و وابستگی به رحمت او، به آسانی ممکن است به بخش دیگر خود محق بینی، جدی و خشن شدن، روی بیاورد، نسبت به خود سختگیر شود، و بعد نسبت به سایرین، که آنها را گناهکار می‌داند، سختگیر شود. ایمان به رحمت الهی، ایمان مطلق که رحمت او برای رفتار اخلاقی و رشد روحانی ضرورت اساسی دارد؛ و بعد، البته از این ایمان، ایمان دیگری نشأت می‌گیرد، ایمان به تأثیر و سودمندی امر

حضرت بهاء الله، ایمان به استعدادها و قوای مکنون خود که من به عللی به این جهان آورده شده‌ام، ایمان به آینده نوع بشر که، خیر، عالم انسانی به آخر نخواهد رسید، ایمان به استعدادهای مکنون دیگران، ایمان به قوه محبت، ایمان به قوه نیکویی که باز هم اگر درباره آن فکر کنید، قوه بسیار نیرومندی می‌شود که آن هدفمندی این فرد هدفمند را شکل می‌دهد، و این که احساس ایمان مطلق به این دلیل است که ایمان برای حصول اراده جهت مبادرت به عمل لازم و ضروری است.

حال، با محبت، معرفت و ایمان، اطاعت آسان می‌شود و اطاعت چیزی می‌شود که واقعی و سرورآفرین است. بیان حضرت بهاء الله که **"اعملوا حدودی حباً لجمالی"**^{۳۴} اساس و بنیاد رفتار فرد می‌شود و به این ترتیب رفتار فرد در اثر اطاعت مطلق از خداوند، از احکام و حدود حضرت بهاء الله، شکل می‌گیرد. اما من فکر می‌کنم به خاطر سپردن این نکته مهم است که این اطاعت که منبعث از جمال الهی است باید صیانت شود. ما تمایل داریم که در مورد حبّ الهی زیاد صحبت کنیم اما فراموش می‌کنیم درباره خشیه الله صحبت کنیم.

غالباً در تعلیم و تربیت فرزندان خود، تعلیم و تربیت جوانان، در تعلیم و تربیت روحانی، رفتاری آبکی و نیم‌بند پیدا می‌کنیم - محبت، محبت، محبت و محبت و خشیه الله را فراموش می‌کنیم. خشیه الله یا ترس از خداوند به معنای ترس از جهنم و مجازات یا ترسی از این دست نیست. در واقع شما می‌دانید که حضرت بهاء الله فرموده‌اند در آینده، دانشی که انسان کسب می‌کند عبارت از دانشی نسبت به نحوه غلبه بر ترس خواهد بود که عامل بسیار مهمی در سعادت نوع بشر است. این کاملاً درست، اما نکته این است که اگر شما محبت حقیقی داشته باشید، همراه آن ترس از سلب این محبت نیز وجود خواهد داشت.

رفتار با ما می‌توانست مانند گلها و پرندگان باشد. حضرت عبدالبهاء به ما می‌فرمایند که پرنده به زیبایی تمام آواز می‌خواند اما خودش واقف نیست، از آن لذت نمی‌برد، زیبایی آواز و ترنمش را درک نمی‌کند. ما برای این که معرفت داشته باشیم، خداوند ما را خلق کرد که از معرفت برخوردار باشیم - این بزرگترین موهبت است و بعد، همراه با آن انواع و اقسام چیزهای دیگر آمد. حق انتخاب آمد زیرا دانش و معرفت به معنای تمیز دادن است. اگر شما بگویید که این زیباست، در این صورت شما از استعداد و امکان لازم برخوردارید که بگویید این زیبا نیست و اگر بگویید که این عادلانه است شما می‌توانید موردی را ببینید که عادلانه نیست. بنابراین دانش تلویحاً به وجود و عدم قوای مثبت اشاره دارد؛ عدم قوای مثبت نه ضرورتاً وجود قوای منفی. اگر شما نور را درک کنید و نسبت به آن دانش داشته باشید هیچ راه دیگری وجود ندارد که فقدان نور یعنی تاریکی را نیز درک کنید. چون ما حق انتخاب داریم، در این صورت این

³⁴ اقدس، بند ۴

امکان وجود دارد که اقدامات ما سدّ راه عشق الهی شود به طوری که ما بخش اعظمی از محبت الهی را که همیشه با ماست دریافت نکنیم. در کلمات مکنونه آمده است، "احِبِّني لِأَحِبِّكَ إِنْ لَمْ تُحِبِّني لَنْ أُحِبِّكَ ابداً فاعرف يا عبد." این بدان معنی نیست که او محبت خود را از ما دریغ خواهد داشت، بلکه اگر ما درها را ببندیم، نور محبت او در خانه ما رسوخ نخواهد کرد. بنابراین این امکان وجود دارد که اقدامات ما موجب محرومیت ما از محبت گردد. بنابراین، همراه با محبت الهی، خشیت الهی نیز می‌آید و تا آنجا که من می‌دانم بنا به بیان حضرت بهاءالله امکان ندارد بدون خشیت الهی بتوان اکثریت عظیمی را تربیت کرد.^{۳۵} حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "کلمة الله در ورق اول از فردوس اعلی از قلم ابھی مذکور و مسطور برآستی می‌گویم حفظ مبین و حصن متین از برای عموم اهل عالم خشية الله بوده، آن است سبب اکبر از برای حفظ بشر و علت کبری از برای صیانت وری. بلی در وجود آیتی موجود و آن انسان را از آنچه شایسته و لایق نیست منع می‌نماید و حراست می‌فرماید و نام آن را حیا گذارده‌اند. و لکن این فقره مخصوص است به معدودی، کلّ دارای این مقام نبوده و نیستند."^{۳۶}

بنابراین، اکثریت عظیمی از ما از چنین صیانت و حراستی در مقابل آنچه که جریان دارد برخوردار نیستیم و خشية الله حافظ و حارس مذکور است. لذا، اطاعتی که ما درباره آن صحبت می‌کنیم که اینقدر با محبت، با معرفت، با ایمان ارتباط دارد، منوط به خشية الله و تحت صیانت آن است. تعلیم و تربیت اخلاقی باید آن را منظور دارد. و باز هم خشية الله با سایر ترسها متفاوت است. در واقع اگر شما واقعاً از خداوند بترسید، در این صورت از هیچ چیز دیگری نباید بترسید. پس عملاً خوف از خداوند باید به فرد کمک کند که از شرّ ترس از هر چیز دیگری رها شود. بنابراین این ترسی کاملاً مثبت است.

از جمله صفات، حسن سلوک، صداقت و امانت در زمره مهم‌ترین آنها هستند. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "امانت باب اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق. قوام هر امری از امور به او منوط بوده و هست. عوالم عزّت و رفعت و ثروت به نور آن روشن و منیر."^{۳۷} حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "راستی اساس جمیع فضائل عالم انسانی است و جز به راستی از برای نفسی در جمیع عوالم الهیه نجات و فلاح محال است و این صفت مقدّسه چون در انسان تمکن یابد، جمیع صفات رحمانیه تحقّق جوید."^{۳۸}

^{۳۵} توضیح مترجم: شاید اشاره ناطق به این دو بیان حضرت بهاءالله باشد که می‌فرمایند، "آنچه سبب اول است از برای تربیت خلق، خشية الله بوده طوبی للفائزین." (نصوص مبارکه درباره تربیت، ص ۱۱ به نقل از لوح ابن ذئب) - "آنچه از برای اطفال در مقام اول و رتبه اولیه واجب و لازم است تعلیم کلمه توحید و شرایع الهیه است چه که من دون آن خشية الله حاصل نمی‌شود و در فقدان آن صد هزار اعمال مکروهه غیر معروفه و اقوال غیرطیبه ظاهر می‌گردد..." (همان، ص ۱۲)

^{۳۶} کلمات فردوسیه، ورق اول، مجموعه اشراقات، ص ۱۱۸

^{۳۷} طراز چهارم از لوح طرازات، مجموعه اشراقات، ص ۱۵۲

^{۳۸} بهاءالله و عصر جدید، ص ۱۰۱ / در صفحه ۵۵ ظهور عدل الهی این بیان به صورت ترجمه نقل شده است.

این بیان مبارک واقعاً شایان تفکر و تعمق زیاد است. چرا؟ چرا از میان تمام صفات در عالم، به دلیلی صداقت برجسته می‌شود به طوری که بدون آن هیچ صفت دیگری قابل اکتساب نیست؟ برای این که بتوان گفت واقعاً صداقت چقدر اساسی و ضروری است، به این واقعیت فکر کنید که این تنها قوه‌ای است که روح را به سوی صداقت سوق می‌دهد. من نکته‌ای بسیار جزئی را مطرح می‌کنم اما درباره آن فکر کنید. اگر شما به طرف صداقت سوق داده نشوید، به سوی چه امری خواهید رفت؟ در این صورت چگونه با واقعیت سر و کار پیدا خواهیم کرد و سایر امور چه معنایی خواهد یافت؟ اگر نتوانید حقیقت را تشخیص دهید ارتقاء روح به چه معنی است، توسعه سجایای روحانی، توسعه روحانیت فرد چه مفهومی خواهد داشت؟ به این می‌ماند که چشم نداشته باشیم و قادر به دیدن هیچ چیز ابداً نباشیم، اصلاً هیچ یک از حواس را نداشته باشیم نه فقط چشم، بلکه هیچ چیز. لذا باید به صداقت به صورت امری به مراتب بالاتر و والاتر از صرفاً دروغ نگفتن اندیشید. صداقت به عنوان یکی از صفات روح دارای مظاهر بسیار زیاد است. صداقت به ما این امکان را می‌دهد که وضوح ذهنی و روشنی دید داشته باشیم. صداقت اجازه می‌دهد که استعداد کسب معرفت داشته باشیم. من نمی‌فهمم کسب معرفت بدون صداقت چگونه ممکن است؟ اگر درباره دانشمندان بسیار خوبی صحبت کنید، درباره صفت و سجدیه دانش و علم صحبت می‌کنید، یکی از مواردی را که آنها به شما می‌گویند راستی و درستی ذهنی است. علم بدون صداقت نمی‌توانست وجود داشته باشد. بنابراین، واقعاً پرورش صداقت و امانت برای ارتقاء روحانی این فرد بسیار حائز اهمیت است. و باز هم از آنجا که این با معرفت ارتباط دارد، با محبت مرتبط است، با جمیع سایر صفات و سجایا ارتباط دارد، در این صورت می‌توان مشاهده کرد که درک واقعیت و پی بردن به حقیقت بدون عدالت چقدر دشوار است، بنابراین، عدالت صفت دیگری است که در این حسن سلوک سهیم است.

شما بیانات بسیاری را که در آثار مبارکه درباره انصاف و عدالت وجود دارد ملاحظه کرده‌اید. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند، "هیچ نوری به نور عدل معادله نمی‌نماید. آن است سبب نظم عالم و راحت امم."³⁹ "قل لا انسان الا بالانصاف."⁴⁰ بنابراین مشاهده می‌کنید اینها بیاناتی هستند که شایسته است تفکر و تأمل زیادی در آن بشود. این بیانات خیلی قوی و محکم هستند. "لا انسان الا بالانصاف." اینها خیلی محکم هستند. بعد به این بیان که شما می‌دانید توجه کنید، "احب الأشياء عندي الانصاف لا ترغب عنه إن تكن اليّ"

³⁹ لوح شیخ نجفی، ص ۲۲

⁴⁰ نقل بیان مبارک از جزوه رفاه عالم انسانی، بخش سوم. توضیح مترجم: این بیان مبارک حضرت بهاء‌الله نیز در همین زمینه است: "بگو به احتیای الهی که اول انسانیت انصافست و جمیع امور منوط به آن... من لا انصاف له لا انسانیة له." (مجموعه اقتدارات، صص ۲۹۴-۲۹۳)

راغباً و لاتغفل منه لتكون لي أمينا.⁴¹ در همان بیان می‌فرمایند، "انت توفق بذلك أن تشهد الأشياء بعينك لا بعين العباد و تعرفها بمعرفتك لا بمعرفة أحد في البلاد فكّر في ذلك كيف ينبغي أن يكون. ذلك من عطيتي عليك و عنايتي لك. فاجعله أمام عينيك." بنابراین اگر شما عدل و انصاف نداشته باشید، چگونه می‌توانید به معرفت واصل شوید؟ معرفت را چگونه می‌سنجید؟ چگونه نتیجه می‌گیرید که چه صحیح است و چه صحیح نیست؟ "سراج عباد داد است. او را به بادهای مخالف ظلم و اعتساف خاموش منمائید و مقصود از آن ظهور اتحاد است بین عباد."⁴² ما درباره اتحاد خیلی صحبت می‌کنیم. سؤال این است، آیا اتحاد نوع بشر بدون ظهور عدل الهی میسر است؟ اینها سؤالاتی است که شایان تفکر و تعمق بسیار است و البته در نظام تعلیم و تربیت اخلاقی از اهمیت بسزایی برخوردارند.

حال، یکی از مواردی که در زمان ما رخ داده این است که اکثر ما مشتاقیم عدالت را برای خود بخواهیم و به این لحاظ عدالت و انصاف هم یک امر خودخواهانه شده است. بنابراین، هر نفسی که احساس می‌کند تحت سلطه کسی است، قیام می‌کند و طالب اجرای عدالت می‌شود. مادام که عدالت در محدوده‌های معینی عملی می‌شود امری فوق‌العاده عالی است. اما در این خصوص فکر کنید. آنچه که شما با خودتان به عنوان یک سنجیه، یک صفت مطلوب روحتان به جهان بعد می‌برید این نیست که سایر نفوس نسبت به شما منصف و عادل بوده‌اند. این صفت آنهاست و آنها آن را با خود به جهان دیگر می‌برند. آنچه که مربوط به شماست، عدالت و انصاف شماست، این است که شما نسبت به دیگران منصف باشید. پس این جنجال و هیاهوی مداوم برای عدالت، بسیار خوب، ما باید عدالت اجتماعی را تأسیس و تثبیت کنیم و نظام عادلانه‌ای در جهان برقرار کنیم. اما معضل واقعی این است که از من انتظار می‌رود که انصاف داشته باشم. این صفت انصاف است که حضرت بهاءالله درباره آن صحبت می‌کنند. گاهی اوقات فکر می‌کنم بیانات مربوط به انصاف و عدالت یکی از مواردی است که هر زمان زیارت می‌شود، همه درباره دیگران فکر می‌کنند و این که چقدر در مورد خودشان بی‌عدالتی شده است. این اشاره به شما و من است و این که از ما انتظار می‌رود که چگونه انصاف را رعایت کنیم. آیا بدون این که سخاوتمند و رحیم باشیم می‌توانیم منصف باشیم؟ تصور نمی‌کنم میسر باشد.

یکی از مهم‌ترین صفاتی که عدالت را تعدیل می‌کند و شکل می‌دهد، سخاوت است، بخشندگی است. بخشندگی بخشی از عدالت و انصاف است. عدالت جزء متشکله بزرگی مانند بخشندگی، ایثار خودمان به دیگران دارد، این انصاف است. در روستای ما خانواده‌ای زندگی می‌کنند که چاهی دارند و

⁴¹ کلمات مکونه عربی، فقره ۲

⁴² ورق ششم از کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص ۱۲۲

این چاه آب دارد و چاه‌های کلّیه همسایگان خشک است. این خانواده بهائی است و به کلّیه نفوس دیگر آب می‌دهد. آنها به همه اجازه می‌دهند بیایند و از چاه آنها آب بکشند. اما آیا این سخاوت است یا انصاف؟ به نظر من این انصاف است. شما آب بیش از نیاز دارید و باید به دیگران بدهید. این وظیفه شماست. نباید فکر کنید که با ایثار آنچه که متعلق به شماست و با اعطاء آن به دیگران چقدر کار عالی و عظیمی انجام می‌دهید، و چقدر سخاوتمند هستید. بخشش غالباً انصاف و عدالت است نه سخاوت. اما، بعد، اگر این سخاوت است، پس انصاف هم هست.

میل دارم درباره دو مجموعه دیگر مربوط به عدالت و انصاف صحبت کنم. یکی از آنها مربوط به تقدّس، تنزیه، خلوص و صفا است. مجموعه دیگر صفت بسیار جالبی است که باز هم با سایر صفات مربوط به قابلیت‌ها و غیره تعامل دارد و دلیل آن باز هم این است که بیشتر این حسن سلوک، صداقت و امانت، اگر خلوص نیت وجود نداشته باشد، به آسانی می‌تواند به خود محقّ بینی تبدیل شود. نفس ممکن است سر و کله‌اش پیدا شود و دوباره در توسعه صفت مزبور خودش را نشان دهد مگر آن که صفات دیگری وجود داشته باشد که تعدیل نماید. امور بسیار مطلوب ممکن است جهت معکوس به خود بگیرند و وحشتناک شوند. به این ترتیب، شخص ممکن است حسن سلوکی عالی و بقیه سجایا را داشته باشد اما اگر هیچ محبتی در میان نباشد، این می‌تواند به خود محقّ بینی و حق به جانب خود دادن تبدیل گردد. اگر خلوص و پاکی وجود نداشته باشد، به خود بینی و حق جانی منجر شده غیر قابل تحمل گردد. شما می‌دانید حضرت عبدالبهاء درباره خلوص و پاکی چه می‌فرمایند. ایشان با پاکی در سطح نظافت عنصری شروع می‌کنند. بعد می‌توانید با خلوص بر حسب صفت شخص فکر کنید. می‌توانید به پاکی بر حسب اجتناب از برخی از احکام نهی کننده مسکرات و موادّ مخدّر و غیره بیندیشید.⁴³ بعد، پاکی بر حسب عفت و عصمت و بر حسب حیات عائله مطرح می‌شود. طهارت واقعاً در سطوح مختلف و بعد ارتباط با دیگران - راستی و درستی، جمیع این مظاهر مختلف طهارت و پاکی ضروری و اساسی هستند. من صرفاً می‌خواهم یکی از بیانات مبارکه را برای شما بخوانم. ببینید چه می‌فرمایند. ایشان می‌فرمایند، "در سیر و سلوک اول پاکی و بعد تازگی و آزادگی. جوی را باید پاک نمود بعد آب عذب فرات جاری نمود."⁴⁴ چه فایده‌ای دارد که آب عذب فرات در بستر ناپاک جوی جاری شود؟ راه آن بسته می‌شود. پاکی با نیرو بسیار مرتبط است. تا بدان حدّ که وقتی از خلوص و پاکی برخوردار می‌شویم، نیروی ما افزایش پیدا

⁴³ توضیح مترجم: به نظر می‌رسد اشاره ناطق به لوح مبارک تنزیه و تقدیس است که در مکاتیب عبدالبهاء جلد اول، صص ۳۳۰-۳۲۴

درج است.

⁴⁴ مکاتیب عبدالبهاء ج ۱، ص ۳۲۵

می‌کند. حال، خیلی به آن بیندیشید و ارتباطش را مشاهده خواهید کرد. عدم عفت و عصمت، جدا از جنبهٔ عنصری‌اش، قوای روحانی را کاهش می‌دهد. وقتی بر آنچه که در شأن و مقام انسان نیست شروع به تمرکز می‌کنید، سطح قوای شما را پایین می‌آورد. قوهٔ روحانی شخص تحلیل می‌رود. قوهٔ روحانی وقتی متمرکز باشد شما را به انجام دادن امور مختلفه قادر می‌سازد. باز هم این انسان اخلاقی هدفمند نیاز به پاکی و خلوص دارد، باید هر روز سعی کند به سطح بالاتری از پاکی برسد. بزرگ‌ترین امتحان و بزرگ‌ترین خطر این است که موقعی شخصی سخت کار می‌کند، تلاش می‌کند، کوشش می‌کند تا صفات مختلفه را پرورش دهد، و سعی می‌کند سیمای نازیبای نفس اماره را از خود دور کند، بعد نهایتاً سعی می‌کند نازیباترین چهره‌اش را در قالب غرور و خودبینی نشان دهد. من خوب هستم و بعد این به همه چیز منتهی می‌شود. داستان پدر و پسر را به خاطر بیاورید. آنها مشغول دعا بودند در حالی که سایرین مشغول صحبت بودند و ادنی توجهی نمی‌کردند. پسر به پدر گفت، "پدر، آیا ما بهتر از آنها نیستیم؟" پدر گفت، "تا وقتی که این حرف را زده بودی، بهتر بودیم!"⁴⁵ اگر تواضع و فروتنی نباشد، هر آنچه که گفته‌ایم هباءً منثورا است. حال، این تواضع و فروتنی در مقابل همه چیز باید خضوع و خشوع در مقابل خداوند باشد. این خضوع و خشوع باید ناشی از درک عظمت خداوند باشد. این نیز به سایر صفات مربوط می‌شود، آنها را تعدیل می‌کند، از آنها برای عشق ورزیدن به خدا کمک می‌گیرد، برای شناخت عظمت خدا، برای درک قدرت او و بنابراین برای درک ضعف خودمان از آنها کمک می‌گیرد. برای ما خوب است که ضعیف باشیم.

در این اجتماع ما و این عالم، جمیع این نظریه‌های بزرگ روانشناختی مرتباً به ما می‌گویند که به خود اعتماد داشته باشیم. همه چیز به ما می‌گوید که شما بزرگید، شما محشرید، شما اگر خودتان خدا نباشید مثل خدا هستید. بله، شما می‌توانید هر کاری انجام دهید، شما، شما، شما، شما به خودتان فکر کنید و این شیوه‌ای است که آنها سعی می‌کنند، اگر غیرعادی هستیم ما را به حالت عادی در آورند. اعتماد به نفس بزرگترین مسأله‌ای است که هر کسی در جامعهٔ نوین دارد خوب، من مایلم بدانم که، اگر ما ضعیفیم، احساس ضعف کردن چه عیبی دارد. خیلی عالی است. حقیقت حقیقت است. ما هیچ چیز نیستیم، ما هیچ کاری نمی‌توانیم بکنیم، ما قابلیت نداریم، ما جزء بسیار بسیار ناچیزی در عالم وجود هستیم. حقیقت این است. مقصود من این است که این واقعاً عالی نیست، بلکه حقیقت است. پس چرا آن را انکار کنیم؟ نکته

⁴⁵ شاید اشاره به داستان معروف سعدی در مورد پدر و پسر باشد که سحر گاهان مشغول دعا بودند و خلق الله در خواب. پسر خطاب به پدر زبان به شماتت خلق الله باز کرد که چرا مانند آنها دست به دعا بر نمی‌دارند و به خواب غفلت فرو رفته‌اند. پدر در جواب گفت، "تو هم اگر بخوابی بهتر از آن است که به غیبت خلق خدا مشغول شوی."

اینجاست که این به خاطر خداوند است، اگر ما ضعف خود را بپذیریم و اینقدر به خود ناظر نباشیم و به قدرت خداوند ناظر باشیم و به قدرت تأییدات الهیه ناظر باشیم. او از وجود ما استفاده خواهد کرد تا انواع کارهای شگفت‌انگیز را انجام دهد. واقعیت این است. پس این اعتماد و این اطمینان آنقدر به خود ما نیست. بلکه به تأییدات الهی است. علم ما نسبت به ضعفمان خیلی خوب است. با آن نوع تواضع و فروتنی باز هم واقعیت است، کذب نیست. اما از این لحاظ واقعیت است که منبعث از وقوف ما بر ضعفمان است؛ بر این که هیچ نیستیم، اما حتی وقتی باد می‌وزد، گرد و غبار برمی‌خیزد، خورشید بر غبار می‌تابد و آن ذرات ریز غبار شروع به رقصیدن می‌کنند و در این نور آفتاب است، که با اراده الهی و به ریح الهی، ما می‌توانیم به رقص در آئیم.